


20

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۵۲۸۸

رده‌بندی دیویی: الف س/ ۱۳۳۱ ۲۵۲۴ ح ۲۹۷/۸۹۲۴

سرشناسه: ابن قطب الدین، رحمت الله بن جمال محمد

عنوان قراردادی: [هدایة المعین. فارسی]

عنوان: وقایع شاه معین الدین چیشتی

کاتب:
تاریخ کتابت:

محل نشر: لکهنو ناشر: مطبع نولکشور تاریخ نشر: ۱۳۱۳ ق

صفحه شمار: ۶۰ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۱۵,۵ x ۲۵ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: ناقص‌الاول تاریخ ثبت: تیر ۱۳۷۷

یادداشتها:
۱. این کتاب ترجمه باب سوم هدایة المعین است.

موضوع(ها): ۱. حسن دهلوی، حسن بن علی، قرن ۸ ق.
۲. تصوف

شناسه(های) افزوده: الف. بابولال صاحب، مترجم. ب. عنوان.

فهرستنگار: اسدزاده تاریخ فهرستنگاری: بهمن ۸۸

نام کتاب : وقائع شاه معین الدین چشتی

مؤلف : بابولال صاحب

موضوع : شرح حال خواجه معین الحق
والدین حضرت حسن سنجری ثم الاجمیری
ملاحظات :



اسم کتاب وقایع شاه معین الدین چشتی

مولف بابولال صاحب

موضوع تاریخ عرفان زبان فارسی

سال چاپ ۱۳۳۱ هـ ق محل چاپ

شماره عمومی ۵۲۸۸ کتابخانه / بخش

وقفی / خریداری تاریخ

طول ۲۵ عرض ۱۵/۵ شماره صفحات ۶۰

مصور ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست ☐

ملاحظات



نام کتاب : وقائع شاه معین الدین چشتی

مؤلف : بابو لال صاحب

موضوع : شرح حال خواجه معین الحق والدین حضرت حسن سنجری ثم الاجمیری ملاحظات :





بعون صانع ملکین و مکان فضل خلاق زمین و زمان

سوانح عمری و ذکر کرامات خواجهٔ خواجگان معین الحق حسن سنجری ثم الاجمیری



که ترجمه باب سوم هدایة المعین است از تالیفات ماهر علم و فن بابو لال صاحب

در مطبع منشی نولکشور لکهنو بطبع مزین رونقی افزون یافت



بسم الله الرحمن الرحیم

حمد خالقی را که از قدرت کاملهٔ خود آنچنان اولیاء اهل دل را که بیان نطق در اوصاف شان گنگ است بظهور آورده که کما حقه بتحریر آمدن معلوم و ثنای کریمے که از عنایات بالغهٔ خود انبیاء جامعهٔ خوبی را که زبان بیان تعریف کمالات آنان نتوان کرد پیدا نموده کماهی بیان کردن معدوم ست؎ از دست و زبان که بر آید ✤ کز عهدهٔ شکرش بدر آید ✤ بنا بر آن احقر العباد هیچمدان خاکسار بابو لال خلف جناب والا جاه قبلهٔ دنیا و دین کعبهٔ حق الیقین منشی کشوری لال صاحب منصف درجهٔ اولی مد الله ظلال افضاله متوطن خاص مقام برکت بنیاد بلدهٔ اله آباد بهنگام طالب علمی در قصبهٔ رسره ضلع غازی پور از حضرت منبع جود و کرم مخزن فیض دو عالم قبلهٔ دنیا و عقبی کعبهٔ اولی و اخری جناب مخدوم نامی افاضت پناهی مرجع عالم و ولی مولوی عظمت علی صاحب ادام الله فیضهم استاذنا ارشاد ارشاد بتالیف کتاب هذا صدور یافت چنانچه حقیر بتعمیل حکم محکم بتالیفش پرداخت چون درسنه

یکهزار و هشت صد و هفتاد و هشت عیسوی بانجام رسید از حضرت استاذی جابجا اصلاح
پذیرفته مسمی به وقائع شاه معین الدین چشتی گشت چشم داشت از ملاحظه کنندگان
والاتبار آنکه اگر خطائے بنظر افتد باصلاحش گرائیده آید فقط الله بس باقی هوس من اجد
باید دانست که ترجمه باب سوم از کتاب هدایة المحبین که مصنفه شیخ رحمت الله بن شیخ جمال محمد
بن قطب الدین سکنه دهلی و سفینة الانبیا که ساخته دارا شکوه و مونس الارواح که مرتبه
جهان آرا بیگم بنت شاهجهان و نسخه اشجار الجلال که مصنفه راجی محمد ابن راجی یار محمد
و اخبار الاخیار که مولفه مولوی عبد الحق محدث دهلوی است در باب بعض حالات حضرت
پیشوای دین و رهنمای اهل یقین خواجه معین الحق والدین حسن سنجری ثم الاجمیری و خلاصه
حال تولد و مرز بوم و سفر و سیاحی و بیعت و حصول علوم ظاهری و باطنی و تشریف آوردن
ایشان بهندوستان و معارضه به پتهورا والی اجمیر برین نمط است که حضرت خواجه صاحب
سید عالی نسب و نجیب هر دو طرف بودند والد و والده شریفه ایشان هر دو را نسبت
بسادات عظام بسیار صحیح است و مرتبه ایشان در فقر نهایت بلند و صرف بسبب
جلوه افروزی آمدن جناب ایشان در هندوستان ظهور اسلام گردید و از هدایت ایشان
کفر و ضلالت زایل و بسیارے گمراهان براه آمدند و بعنایت آلهی حضرت رسول مقبول صلی الله علیه
وسلم ایشان را منصب ولایت و هدایت مرحمت فرمودند لهذا لقب آنجناب
هند الولی مشهور است و عبادت و بزرگی و محنت کشی زیاده از حد بیان است ذکرش بموقع
خود خواهد آمد معلوم باید کرد که حضرت خواجه صاحب عمده سادات موضع چشت اند
و چشت قصبه ایست از ولایت چونکه اکثر اولیاء الله مثل خواجه ابو احمد ابدال چشتی
و خواجه ابو محمد چشتی و حضرت ابو یوسف چشتی و حضرت خواجه مودود چشتی دران قصبه
جلوه نما گشته اند بنا برین سلسله آنها بنام چشتیه شهرت یافت و حضرت خواجه صاحب
هم مرید همان سلسله بودند انشاء الله تعالے تفصیلش بعد کرسی نسب نوشته خواهد شد

و بعضے محققین و مورخین و ارباب سیر و راویان دهر نوشته اند که حضرت ممدوح به قصبه سنجر پیدا شده اند و بعضے مے نگارند که بقصبه اصفهان آلا هر دو قول غیر معتبر اند از روے کتب و تحریر اجماع صحیح و درست انیست که ولادت ایشان بشهر سجستان گردید و درین شکے نیست و به سنه پانصد و سی و هفت هجری خواجه صاحب متولد شده اند و پرورش و نمایش بخراسان یافته اند و کرسی نسب نامه انیست که حضرت خواجه بزرگ بن حضرت مولانا غیاث الدین بن احمد سنجری بن حضرت سید حسین احمد بن حضرت نجم الدین طاهر بن سید خواجه عبد العزیز حسین بن سید امام محمد مهدی بن سید امام حسن عسکری بن حضرت سید امام نقی بن سید امام محمد تقی بن امام علی موسی رضا بن امام موسی کاظم رضا و چونکه امام موسی کاظم امام هفتم از ائمه اثنا عشریه اند لهذا حضرت خواجه صاحب را سید کاظمی میگویند و موسی کاظم بن امام محمد جعفر صادق بن حضرت امام محمد باقر بن حضرت امام زین العابدین بن امام سید الشهدا حضرت امام حسین شهید کربلا بن حضرت امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه فقط و والد ایشان حضرت غیاث الدین احمد مشایخ عالی نسب و کامل بودند و اکثر مشایخ کبار صاحب حال را دیده اند و به سنه پانصد و پنجاه و دو (۵۵۲) برحمت حق پیوستند و مزار شان متصل دروازه شام و زیارت گاه خاص و عام ست حالا نیز اکثر طالبان از مزار مبارک فیضیاب مے شوند و نسبت والده شریفه عالی بحضرت امام حسن خلف مرتضی علی مے پیوندد و ازین جهت ایشان را سید حسنی الحسینی میگویند و اسم شریفه والده شان بی بی ماه نور بود و القصه اصالت و نجابت و سیادت و شرافت حضرت خواجه بزرگ اعلی و افضل ست و نسبت ارادت و بیعت حضرت خواجه صاحب برسول مقبول صلی الله علیه وسلم میرسد تفصیلش اینکه حضرت خواجه صاحب مرید خواجه عثمان هارونی مرید حضرت خواجه حاجی شریف زندنی مرید

خواجہ مودود چشتی مرید پدر خود حضرت خواجہ یوسف چشتی مرید خواجہ محمد چشتی خال اوشان
وآن مرید پدر خود خواجہ ابو احمد ابدال چشتی مرید حضرت ابو اسحق شامی مرید شیخ
ممشاد علی دینوری مرید شیخ ہبیرہ بصری مرید حضرت شیخ حذیفہ مرعشی مرید حضرت شیخ
ابراہیم ادہم مرید حضرت فضل عباس مرید حضرت خواجہ عبد الواحد زید مرید حضرت
شیخ حسن بصری مرید حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ مرید وخلیفہ حضرت
سرور آخر الزمان رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم فقط باید دانست کہ وقتیکہ والد شریف
حضرت خواجہ بزرگ رہگرائے جنت شدند حضرت خواجہ صاحب بعمر پانزدہ سال
بودند واز میراث پدر یک پن چکی وباغی بود بران قابض شدند وازان بسر اوقات
می نمودند شب وروز بیاد الٰہی مصروف ومشغول مے بودند ودران ایام مجذوبی
ابراہیم قندوزی نام دران قصبہ بودند بظاہر دیوانہ وبباطن کامل زمانہ اتفاقاً روزی
خواجہ صاحب خیابان وغیرہ در باغ می ساختند کہ آن مجذوب از در در آمد
خواجہ رح تیشہ از دست بیفگندند واستقبال نمودہ بہ کمال تعظیم زیر درختے سایہ دار
برائے نشستن گفتند ومیوہ ہائے چند اقسام در سبدی چیدہ بطور ضیافت
پیشکش فرمودند ابراہیم مجذوب بہ خرمی تمام چند میوہ ہا تناول فرمود حضرت خواجہ
صاحب پیش او نشستہ بودند مجذوب عددی کھلی برآوردہ بدہن خود انداخت و
آنرا از دندان ریزہ ریزہ کردہ بحضرت خواجہ صاحب داد وگفت کہ بخورید حضرت
خواجہ صاحب راخوردن ہمان بود وغلبۂ نور باطنی شدن ومحبت وعلایق دنیوی
از دل رفتن ہمان باغ وغیرہ کہ در قبضۂ تصرف بود ہمہ را فروختہ وزر قیمتش للہ
بفقرا ومساکین دادہ خود براہ طالب علمی شتافتند فصل ہنگامیکہ خواجہ صاحب
تارک الدنیا گشتہ بہ ارادۂ استحصال علوم ظاہری وباطنی غریب الوطنی اختیار فرمودند
اول بسمرقند ومن بعد بہ بخارا رفتند ودر آنجا بخدمت مولانا حسام الدین بخاری

تا بست و چهار سال تحصیل کل علوم ظاهری و حفظ کلام الله شریف نمودند و بعد ازین
شوق حصول باطنی که مراد به کشف و کرامات و وصل و قرب است در دل افتاد از آنجا
عازم عراق و عجم شدند و سیر کنان به قصبهٔ هارون رسیدند و روایتی است که از قصبهٔ
هارون به بغداد تشریف بردند و در آنجا از پیشوای اهل الیقین رهنمای سالکان
اهل زمین مقتدای هر شریف و دنی خواجه عثمان هارونی که درویش صاحب کمال غرق
دریای وصال بودند ملاقات شد چنانچه در حال او شان نوشته اند منقول است
که در سفری روزی بملک آتش پرستان رسیدند در آنجا آتشکده بود بسیار کلان که هر روز
بست گردن هیمه می آوردند و روغن و دال [illegible] را که معمول گبر انست انتهای نبود
دران می انداختند و می پرستیدند در آنجا خواجه عثمان هارونی به نشستند و خواجه صاحب
روزه می داشتند و وقت افطار در رسید خادم خواست که تا آتش آورده
برای افطار طعام نزد گبران از راه تعصب خادم را آتش از آتشکده ندادند او باز آمد
و عرض حال کرد جناب ایشان [illegible] بجانب آتش خانه گشتند شخصی معتمد الخدمت
آن آتشکده مختار نام که طفلی هفت ساله [illegible] استاده بود از و پرسیدند که بجهه
وجه پرستش آتش میکنی و طاعت خدا تعالی که آفریدگار کون و مکان است و لایق عبادت
همه انسان و حیوان است چرا نمی سازی مختار گفت که بمذهب ما رتبه آتش از همه
اعلی است و فردای قیامت پرستندگان خود را از سوختن محفوظ خواهد داشت
حضرت فرمودند که ای مختار از مدتی این آتش را می پرستی میتوانی که آتش بدست
گیری یا دست دران اندازی مختار جواب داد که خاصیت او سوزانیدن است
چرا نخواهد سوزانید این محال است همتی ندارم که آتش بدست بردارم و یا دست را در آن
اندازم حضرت خواجه عثمان هارونی بمجرد شنیدن این کلام طفل را از دست مختار
بسرعت تمام بگرفتند و خود را با آن طفل در آتش بیفگندند و آیت بردًا و سلامًا الخ

که ابراهیم علیه السلام را وقتیکه نمرود او شان را در آتش انداخت نازل شده بود
میخواندند و بآن آتش شادوری می فرمودند همه گبران فریاد و واویلا برآوردند چون این کرامت
بدیدند بعد دیر بسیار حضرت مع آن طفل از آتش بیرون آمدند الا داغ دود هم
بجسم و لباس شریف و آن طفل نرسیده بود مختار و قبایل او از خواجه رح آن پسر را گرفته
پرسیدند که چگونه در آتش بودی و دران چه دیدی آن طفل به کمال بشاشت و فصاحت
بجواب داد که به یمن انفاس متبرکه این کس هیچ رنجے و گزندے بمن نرسید
بلکه جمله آرام و آسایش چمن و گلزار میسر و باغ از خوشبوهاے متنوعه معطر بود باصفای
این ماجراے حیرت افزا آن همه آتش پرستان ایمان و اسلام آوردند و آن
آتشکده که معبد بود درانوار و مسجد قرار کردند حضرت خواجه رح مختار را بنام عبد الله و آن
پسر را بنام ابراهیم نامزد فرمودند عاقبت الامر این هر دو از اولیای کبار شده اند
و حضرت خواجه عثمان هارونی در آنجا دو سال و شش ماه مقیم بودند القصه حضرت خواجه
معین الدین چشتی درین عرصه به قصبه هارون رسیدند و در کتاب انیس الارواح
که مصنفه حضرت خواجه رح است در احوال خود نگارش میفرمایند هنگامیکه از قصبه هارون
به بغداد رسیدم از سکنه آنجا استفسار کردم که درین شهر کدام بزرگ صاحب کشف و کرامات
تشریف میدارند پس جملگان حضرت خواجه عثمان هارونی را به بیان قطب الوقت نشان
دادند پس بخانقاه مبارک رفتم آنوقت آنجناب بمسجد خواجه جنید تشریف برده بودند
من هم در آنجا رفتم و ملاقات کردم و دران ایام سن شریف پنجاه و دو سال بود حضرت
پیر دستگیر مرا فرمودند که دوگانه نماز بگذار که در رکعت اول سورهٔ فاتحه الحمد لله
هزار بار و سورهٔ اخلاص قل هو الله احد یکبار و در رکعت دوم سورهٔ فاتحه یکبار
و سورهٔ اخلاص قل هو الله احد هزار بار بخوان حسب ارشاد دوگانه بگذاردم من بعد
فرمودند رو بقبله نشسته سورهٔ بقر که سورهٔ اول کلام مجید است از اول تا آخر

بخوان و بعد از آن سی و چهار بار کلمهٔ سبحان الله بگو بعد تعمیل این ارشاد حضرت
پیر دستگیر رو بقبله شده دستم گرفتند و فرمودند که بیا تا ترا بدرگاه حق جل جلاله
برسانم این گفتند و از تارک مبارک کلاه برداشته بر سرم نهادند و ایما شد که هزار
مرتبه سورهٔ اخلاص بخوان چنانکه آنرا ختم نمودم فرمان گردید که بخوانم همین یک شب و
روز مجاهده است بر دوام روز و شب را بعبادت گذار چنانچه بعد بجا آوردنش بخدمت
پیر و مرشد حاضر شدم اشاره به نشستنم فرمودند من بعد ارشاد گردید که سوی آسمان
بنگر چون نگریستم استفسار فرمودند که چه دیدی بعرض رسانیدم از عرش معلی تا
تحت الثری حجابی باقی نماند ایما گردید چشم خود به بند بعد بند کردن چشم فرمودند که
بکشا بکشادم حضرت پیر دستگیر دو انگشتان خود را است فرموده فرمودند که درین چه
می بینی گفتم یا مرشد این انگشتانند یا جام جهان تا که عالم هجده هزار بنظرم می در آید
آنگاه بو فور انتعاش و سرور فرمودند که معین الدین کارت انجام یافت و در آنجا خشتی
گلی افتاده بود برای برداشتنش ارشاد شد بمجرد برداشتنم آن خشت گل خشت زر گردید
آنرا جهت صدقهٔ فقرا و مساکین فرمودند چون بعد تعمیل این ارشاد بخدمت عالی رسیدم
حکم گشت که ای معین الدین قرب تو بهم اتقیا رسانای فخر و خوش طالعی خود فهمیده
بجان برگزیدم و بر بخت خود بسیار نازیدم بعد چندی اراده سفر مکه شد چون از آنجا
روانه شدند کمترین نیز همرکاب بود روزی در شهری گذر افتاد در آنجا طائفه میماندند
متحیر و حیران چون چند روز در صحبت اوشان ماندیم معلوم شد که از شروع ابتدای
وجود درین دار نابود از دنیا و ما فیها خبری ندارند بعد از آن بطرف مکه روانه شدیم
چون بمنزل مقصود رسیدیم حضرت دستم گرفته و زیر آب میزاب کعبه شریف استاده فرمودند
پروردگارا معین الدین را حواله ات کردم و دعاها فرمودند که الهی این درویش را
قبول نمائی در جوابش آواز غیبی بر آمد که ای عثمان معین الدین را قبول فرمودم

شیخ تاج الدین از مولانا شیخ شہاب الدین سہروردی میگویند کہ دران زمان من هم
استادہ بودم کہ آوازے از غیب بر آمد کہ اے معین الدین من راضی هستم از تو
بخشیدم ترا و اہل نسبت ترا پس ازان عزم مدینہ منورہ شد چون قریب روضہ مبارک
رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم رسیدیم حضرت پیر و مرشد فرمودند السلام علیک یا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از آنجا جواب بر آمد وعلیکم السلام یا قطب المشایخ و ازان
روز لقب حضرت پیر و مرشد قطب المشایخ گردید و بحکم حضرت پیر دستگیر شخصی من هم
سلام کردہ بودم و در آنجا نیز مرا حضرت صاحب فرمودند کہ کارت انجام یافت
آداب بجا آوردم و دو رکعت شکرانہ گزاردم ترجمہ انیس الارواح ختم گردید در واقعات
از دلیل العارفین حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی اوشی مے فرمایند کہ وقتے بخدمت
پیر دستگیر ما هر صغیر و کبیر حاضر بودیم فرمودند کہ هنگامی در سفر مدینہ منورہ شیخ اوحد الدین
کرمانی همراہ ما بودند در شهر دمشق کہ در آنجا بست صد انبیا مدفونند و در وای حاجت
حاجتمندان میشود زیارت مزار انبیا علیهم السلام حاصل نمودیم و فواید بسیار از ملاقات
بزرگان زندہ نیز بدست آوردیم روزی در مسجد حضرت قطب المشایخ پیر دستگیر و شیخ
اوحد الدین کرمانی و شیخ محمد عارف و دیگر فقرا نشستہ بودند ذکر بود کہ اگر درویشی
صاحب کمال بود باید کہ دعوی کمال خود نکند چرا کہ دعوے کمال دلیل نقص و افشای راز
خالق بر خلایق معیوب بعد ازین محمد عارف گفتند کہ بروز قیامت درویشان را
سعذور خواهند داشت و از ایشان در گذر خواهند نمود و از تونگران و مالداران باز پرس
خواهد گردید کسے را این سخن ناگوار افتاد گفت در کدام کتاب نگاشتہ است محمد عارف
را نام کتاب یاد نبود و لیکن بعد غور و تامل گفتند کہ در کشف المحجوب نوشتہ است و گفت
کہ تا بچشم خود دیدہ نہ آید اعتماد را نشاید آن زمان خواجہ محمد عارف سر بر داشتہ
گفتند کہ الهی کتابیکہ بندگان خود را از دیدنش مشرف می سازی بنظر این کس گذران

همان دم فرشتگان بامر الٰهی جائیکه این فرمان نوشته بود بنظرش گذرانیدند بمجرد مشاهده آتش
سر بر قدم خواجه صاحب نهاد و اقرار نمود که کشف و کرامات مردان خدا حق ست و من بعد
همه‌ها گفتند که هر که در فقر رتبه و کمالی بهم رسانیده باشد در بیجا نمائی هر کسند پس حضرت
قطب المشایخ خواجه عثمان هارونی از زیر مصلی چهار قراضهٔ زر بر آورده درویشی را دادند
که برو و از بازار فالوده گرم بیار و شیخ اوحد الدین کرمانی بطرف شاخ خشک که نزدش
نشسته بودند نگاه کردند بمجرد معاینه آن هیزم خشک سرسبز و شاداب گردیده شاخ رز شد
اما حضرت خواجه صاحب میفرمایند که بحضور پیر خود اظهار کرامات را گستاخی دانسته
خاموش نشسته بودم وقتیکه حضرت پیر و مرشد اشاره بجانب ما فرمودند آندم چهار نان از
زنبیل خود برآورده به فقیری که نهایت گرسنه بود و بسبب شرم و حیا بکسی نمیگفت دادم
یعنی از باطنش خبردار گشتند و خواجه محمد عارف فرمودند که تا زمانیکه در درویشی چندین
قوت بهم نرساند درویشی نگفتند ما بعد چندی ایام حضرت پیر و مرشد در بغداد
تشریف آوردند در آنجا با بزرگی که او را شیخ [illegible] نام ملاقات شد که بسن یکصد و
چهل سال رسیده بودند و یک پای ایشان لنگ بود و سبب پای لنگ
پرسیده شد فرمودند که روزی بخواهش نفسانی از گوشه برخاسته بیرون رفتم آوازی
از غیب برآمد که ای مدعی در میان ما و تو همین عهد بود که وفا کردی بسمع این کلام
هوش در باختم و نفس لعین را سزا دادم که پای خود از کار در تراشیدم تا آینده بهوای
نفسانی نه پردازد و هنوز ندامت و خجالت باقی است که فردای قیامت جواب این سوال
چه خواهم گفت و بمقابل درویشانی که بر مراتب علیه خویش نازان خواهند بود
من آلوده بخواهش نفسانی و فرسوده حرکات شیطانی چه رو خواهم نمود و از آنجا
به بخارا آمدیم در آنجا از بسیاری مردان خدا ملاقات گردید که وصف و تعریف
ایشان خارج از دائرهٔ تقریر است بزرگان گفته‌اند تا وقتیکه مرید بجالست

پیر فائز نگردد زنهار با حق نرسد که سبب کار از کار جدا نیست پس پیر که واصل راه خدا
است از خدا جدا نیست و بنده نیز در سفر و حضر همراه پیر و مرشد بوده از برکت انفاس
متبرکهٔ اوشان کار خود سر انجام نمودم و زمانیکه حضرت پیر و مرشد از سفر بار دیگر در هارون
رسیدند تا بست سال در اعتکاف نشستند و بعد ازان رونق افروز بغداد شدند
و سیر تمام جهان فرمودند آورده اند که حضرت قطب المشایخ از خواجه صاحب
فرمودند که تا چند مدت از گوشهٔ عزلت بیرون نخواهم آمد باید که شما هر روز وقت
چاشت نزدم بیائید تا از سلوک فقر آگاه شوید که بعد ازین یادگار ماند و حضرت
قطب المشایخ سی و نه روز در اعتکاف بودند و پیوسته خواجه صاحب حاضر خدمت میشدند
درین عرصه آنچه حضرت قطب المشایخ خواجه عثمان هارونی رضی الله عنه فرمودند
آنرا خواجه صاحب بتحریر تسطیر آورده اند که هر موقع خود نوشته خواهد شد در کتاب
انیس الارواح در مجلس بست و هشتم قلمی است که روز بست و هشتم حضرت قطب المشایخ
فرمودند که ای معین الدین ترا تعلیم معقول داده شده است باید که آنچه بتو
آموخته ام فراموش نگردد و عامل آن باشی تا که روز بعث و نشر بروی مردان شرمنده
و خجل نشوی و عصا و مصلی هر چه پوشیده بودند مارا عنایت فرمودند و گفتند کسی را که
نیک خواهی پند داشت در گردنش خواهی انداخت و باز در عبادت مشغول گشتند و خواجه
صاحب آداب بجا آورده رخصت شدند و بعمر هفتاد و دو سال حضرت قطب المشایخ فرمودند
که ای فرزند آنوقت رسیده که تنها سیر نمائی و باید که در آبادی قیام نه پذیری و طمع را با خود
راه مده و چیزے از خلق مخواه و از دیدن مجلسها یکه خواجه صاحب نوشته بودند نهایت
خوش شدند خواجه صاحب سر بر قدم پیر و مرشد نهادند و اوشان بسیار تسلی فرمودند
و بخدا سپردند خواجه صاحب زار زار گریان از خدمت بابرکت رخصت شده روانه
ماوراء النهر گردیدند ازآنجا بعد چندے بقصبهٔ آوش رفته اسلام را رونق بخشیدند و دوله

حضرت قطب الدین ایشان را بعمر چهار سال و چهار ماه گذشته انتقال فرموده بودند و
والده اوشان حضرت ممدوح را بخدمت خواجه صاحب عرض نمودند که این طفل را بطور تبرک
بسم الله آموزید چون خواجه صاحب لوح برداشته خواستند که بسم الله نویسند که آوازے از
غیب برآمد که اے معین الدین تامل کن که قطب الدین را تعلیم علوم ظاهری قاضی
حمید الدین ناگوری خواهند ساخت و از تو او را تعلیم علوم باطنی خواهد شد مجرد
اصغائے این کلام خواجه صاحب لوح از دست بنهادند همه حضار مجلس در عجب ماندند زیراکه
آن ندائے غیبی بگوش آنها نه رسیده بود باز آوازے از غیب بگوش قاضی حمید الدین
ناگوری افتاد که زود تر بقصبهٔ آوش برسید و قطب الدین را تعلیم علوم ظاهری کن قاضی صاحب
بسمع این سخن چشم خود بستند ساعتے چون کشادند خود را بقصبهٔ آوش یافتند هماندم
بخدمت خواجه صاحب حاضر شده آداب بجا آوردند ایشان لوح برداشته بر دست
قاضی صاحب نهادند چون از دست ایشان پرسیدند که چه نویسم خواجه قطب الدین جواب
دادند که از سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى
حضرت رقم فرمایند اوشان گفتند این پارهٔ پانزدهم است گفتند که پاره هائے اقبل
بالکل مرا یاد هستند زیراکه حضرت والدهٔ ماجدهٔ مرا نصف کلام مجید حفظ بود و اوشان تلاوت
می فرمودند من در شکم بودم آنچه شنیدم بامداد الٰهی حفظ کردم جواب دادند که
اگر یاد داری گوش گزار من نمائی ایشان به کمال فصاحت داد اے تمامی قواعد
تلاوت چون مد و شد و اعراب و اخفا و اظهار و وصل و فصل وغیره بخواندند قاضی صاحب
بسیار تحسین و آفرین کردند و سُبْحَانَ الَّذِي تا آخر نوشته تعلیم کردند حضرت ممدوح تمام
کلام مجید در چهار روز حفظ فرمودند قاضی صاحب گفتند که تو دست مقبول
خدا هستی گویا حق سبحانه و تعالیٰ خود ترا تعلیم مے فرماید این گفتند و خواجه
قطب الاسلام را حوالهٔ خواجه صاحب نمودند و رخصت شدند بعد چند مدت دیگر اے

پنجاب شدند و در انجا از شیخ میران محی الدین جیلانی و شیخ ابی محمد سلطان عبدالقادر جیلانی
ملاقات گردید و دران شہر تا پنج ماہ و ہفت روز قیام پذیر بودند و حجرہ تیار کنانیدند
کہ ہنوز قائم و زیارت گاہ خاص و عام ست و جیلان شہری ست نزد کوہ جودی
کہ در آنجا کشتی حضرت نوح علیہ السلام رسیدہ بود و شیخ محی الدین در آنجا قطعہ زمین
خریدہ برای سکونت خویش و اقربا عمارتی نو تیار کردند و در آنجا قیام پذیر گشتند
چنانچہ اولاد و احفاد او شان ہنوز دران سرزمین رخت اقامت دارند راویان معتبر
نوشتہ اند کہ در بغداد جائیکہ مزار شریف ہست و از جیلان شصت منزل ست روزی حضرت خواجہ
صاحب حضرت میران محی الدین را فرمودند کہ برای چنین کلمات گوشہ باید فرمودند کہ
مراد و چیز مانع گوشہ است یکی آنکہ اجازت مرشد نیست و دیگر آنکہ با کسیکہ سخن گوید
اول تجربہ نماید کہ محرم ست یا نہ اگر ہست راز با او بگوید و اگر نیست نگوید و بعد ازین
محفل برخاست گردید حضرت خواجہ رح رخصت شدہ بر دولتخانہ تشریف آوردند و چلہ
کشیدند آن حجرہ ہنوز زیارت گاہ است و حضرت پیران پیر محی الدین محبوب سبحانی
ہمشیرہ زادہ خواجہ اند و ایشان از اولاد امام حسین علیہ السلام اند و حضرت محبوب سبحانی
اولاد امام حسن علیہ السلام در شعری تاریخ تولد و انتقال ہر دو می برآید و آن اینست
شعر سنینش کامل و عاشق تولد :: وصالش دان تو معشوق الہی :: اعنی سال تولد چہارصد
و ہفتاد و یک و عمر نود و یکسال ۹۱ و سنہ وفاتش پنج صد و شصت و دو ۵۶۲ است میگویند کہ
روزی حضرت خواجہ وضو می فرمودند پیرزنی نالان و گریان در آمد و گفت کہ حاکم اینجا فرزندم
را براہ تعدی بدار کشیدہ است چون تامل فرمودند از الہام غیبی معلوم شد کہ
دعویش راست است پس برخاستند و ہمراہش شدند ہمہ مردمان متحیر و متعجب شدند
کہ خلاف عادت چگونہ متوجہ این ارشد ند خواجہ رحمۃ اللہ علیہ قریب دار رفتہ
لحظہ بر آن طفل مردہ نظری کردند و چیزی بکمال آہستگی می خواندند کہ کسی نہ شنید من بعد

فرمودند که ای طفل مظلوم اگر فی الواقع بی جرم هستی بحکم باری تعالی از زیر دار بیا و غم مادر
مشفق خویش مندفع سازد در حال سرش که بر زمین افتاده بود پریده بر گردنش جا گرفت و
آن طفل بیجان از سر نو جان یافته از دار فرود آمده بر قدم خواجه رح سر نهاده شکر پروردگار
بجا آورده او شان سپرد مادرش نموده روانه خانقاه شدند و بعد ازین به بغداد تشریف
آوردند و مدتی به صحبت شیخ ضیاء الدین پسر شیخ شهاب الدین بودند و شیخ اوحد الدین
کرمانی با حضرت خواجه رح اعتقاد راسخ میداشتند بلکه شیخ حسام الدین خلیفه مولانا
جلال الدین رومی می نگارند که ایشان مرید و خلیفه حضرت خواجه رح بودند و بتاریخ پنجم ماه
رجب سنه ۵۱۱ھ خواجه رح به بغداد تشریف آوردند و بمسجد فقیه ابو اللیث بتاریخ مذکور شیخ
اوحد الدین کرمانی با خواجه رح بیعت نمودند چنانچه شیخ محمد اصفهانی نیز دران زمان موجود
بودند و حضرت کلاه چهار ترکی که بر فرق مبارک داشتند برسرم نهادند و فرمودند که بعد
بیعت تا بست و چهار سال بخدمت ایشان بودم و در سفر و حضر همرکاب ماندم و در
فوائد السالکین بمجلس دیگر نوشته است که از حضرت خواجه قطب الدین نقل ست که روزی
حضرت خواجه رح در اعتقاد پیر و مرید فرمودند که خلیفه بغداد درویشی را به تهمتی حکم قتل کرد چون
او را رو بقبله کردند و سیه دل خواست که سرش از تن جدا نماید فقیر روی خود را
از طرف قبله بگردانید جلاد گفت که وقت مردن روی اهل اسلام باید که سمت کعبه
باشد تو چرا عمداً روی ازان جانب گردانیدی درویش گفت زینهار روی خود را
از کعبه نگردانیده ام بلکه عین بسمت کعبه ساخته ام سر خویش گیر ترا ازین تقریر چه حاصل
چون مردمان در استفسار مبالغه نمودند درویش گفت که مزار پیر ما انجانب ست و در
حقیقت پیر کعبه مرید است همدرین اثنا حکم خلیفه رسید که درویش را رها کنید خواجه
رحمة الله علیه فرمودند که اعتقاد مرید به پیر چنین باید که از همچو مهلکه نجات یافت در
فوائد السالکین حضرت فریدالدین گنج شکر نوشته اند که حضرت خواجه قطب مرشد ما می فرمایند

که روزی بخدمت خواجه رحمة الله علیه حاضر بودم و بسیاری اولیاء الله جمع بودند که شخصے
اجنبی آمد و سر بر قدم خواجه صاحب نهاد و گفت که قصد بیعت دارم فرمودند که انچه گویم اگر
بجا آری چه مضایقه گفت محکوم و تابع ام انچه ارشاد شود بدل و جان قبول ست فرمودند
که بگو لا اله الا الله چشتی رسول الله او بے تامل بگفت خواجه صاحب توبه و استغفار کنانیدند
و سلسله عنایت فرمودند و ایشان گردید که دائم لا اله الا الله محمد رسول الله بر زبان دارنی برای
آزمایشش تو این سخن گفته بودم ورنه مرا با پیغمبرے چه نسبت من از خاک بوسان
آستانه فیض نشانه حضرت رسول مقبول صلے الله علیه وسلم هستم نقل در
فواید السالکین از قطب الدین بختیار اوشی منقول ست که وقتے شهاب الدین سهروردی
شیخ محمد کرمانی و شیخ محمد صفهانی و مولانا بهاء الدین بخاری و مخدوم زاده شیخ
برهان الدین و مولانا محمد لغیدادی و خواجه اجل و شیخ اجل سیف الدین و شیخ محمد چشتی
و شیخ اوحد الدین کرمانی و شیخ برهان الدین غزنوی و شیخ جلال الدین تبریزی
و شیخ برهان الدین چشتی و شیخ احمد واحد و خواجه سلیمان عبد الرحمن و دیگر
بزرگان اطراف و جوانب موجود بودند و در آن زمان حضرت پیر و مرشد
مناقب حضرت قطب المشایخ مے فرمودند از آنجمله فرمودند که حضرت بر زبان
معجز بیان مے راندند که وقتیکه خواجه مودود چشتی را خواهش طواف کعبه شدے
فرشتگان بحکم ایزد تعالے خانه کعبه را برداشته جائیکه خواجه صاحب بودندی نهادندی
و بعد فراغ نماز باز بجای خود بردندی و خواجه قطب الدین از خواجه صاحب نقل میکنند
که خواجه رح حذیفه مرعشی تا هفتاد سال در گوشه بیاد الٰهی مصروف بودند و بیرون نمی آمدند
و حاجیان هر سال میگفتند که خواجه رح ممدوح را وقت طواف کعبه و بیت المقدس در آنجا
دیده ایم پس ازان از بغداد بهمدان که شهریست از مضافات ایران چهارم
ملک عراق عجم تشریف آوردند و از شیخ یوسف همدانی ملاقات فرمودند

ورونق افزاے تبریز که از اقلیم چهارم ملک ایران ست گشتند و از شیخ ابوسعید شمس تبریزی که پیر شیخ جلال الدین تبریزی اند ملاقی گشتند و در حال ایشان شیخ نظام الدین بدایونی می نویسند و بدائون قصبه ایست از اقلیم سوم ملک هند که اوشان مجذوب بودند و نیز مریدهاے کامل داشتند و بنهایت عالی مرتبت بودند و در آنجا از خواجه صاحب به شیخ محمد اصفهانی ملاقات گردید و خواجه رح در شهر بلخ رسیدندے به گورستان فرد کش شدندے و پیوسته دو ختم کردندی و سلطان المشایخ میگویند که خواجه رحمة الله علیه ریاضت بسیارے فرمودند که ادنی ترین ریاضتهاے اوشان این بود که بعد هفته یک نان جوین بوزن پنج درم یعنے هفتده و نیم ماشه در آب تر کرده بخوردندے و پارچه اسنر دار پوشیدندے و حضرت عثمان هارونی رضی الله عنه اکثر اوقات فرمودندی که بسبب بعیت معین الدین فخر میکنم که واصل کردم و او در جهان نام بر اول و آخر سبقت خواهد برد و بنهایت بلند پایه خواهد گردید بعد ازان بخرقان تشریف آوردند و از شیخ ابو الحسن که دران شهر شیخ وقت بود ملاقی گردیدند و بعد دو شهرے که شیخ ابوسعید ابوالخیر رخت اقامت داشتند تشریف بردند و ملاقات فرمودند تا دو سال درین گروه میگردیدند زان بعد در استرآباد تشریف آوردند و از شیخ ناصر الدین استرآبادی که بنهایت عظیم القدر و بعمر هفتاد سال بودند و بدو واسطه تا حضرت طیفور سلطان بایزید بسطامی میرسند ملاقات فرمودند و از آنجا بطرف شهر برفون عازم گشتند و مدتے در آنجا فرد کش بودند و روز در ملاقات بزرگان بسر مے گردید و بشب در بقعهٔ عبد الله انصاری مے ماندند چنانکه در آنجا مشهور شدند زینت افزاے کرمان گشتند چنانچه در چهارمی مجلس دلیل العارفین حضرت خواجه قطب الدین بختیار اوشی مے نگارند حضرت پیر و مرشد میفرمودند که روزے من و شیخ اوحد الدین کرمانی سیر می نمودیم جائے بزرگے را دیدیم که با کسے سخن هم نمیکرد رفتیم و سلام کردیم جواب سلام داده

گفتند که بنشین چه پسرده شان همچو آفتاب رخ درخشان بود چون خواستم که حال شان بپرسم
او شان از اشراق باطن دریافته حال خود گفتن آغاز کردند که روزے با دوستی در گورستان
رفته سخن مذاق می گفتیم و می خندیدیم که از گوری ندا بر آمد که ای غافلان چون کار آخر با همین
خاک و مور است مار و کژدم در پیش است خندیدن چه شاید بل گریستن باید این کلام در تن
چنان سرایت کرد که آن یار غار را رخصت نموده درین غار به نشستم و عرصه هفتاد سال
میشود که آسمان و انسان را ندیدم و هر ساعت همان سخن را یاد گرفته میگریم و گفتند
بزرگ عطای سلمی هم تا چهل سال بگریست و سمت آسمان ندید خواجه صاحب
فرمودند که زاریدن البته بسبب خوف گناهان بود مگر طرف آسمان ندیدن را چه موجب
است گفتند که در محافل و مجالس بسبب غفلت همچو بے شرمان خنده دندان نما نموده ام
لهذا از باعث بار این ندامت تاب سر بر داشتن نمیدارم و گفتند خواجه فتح بلوچی تا
شصت سال گریستند وقتیکه نعمت فرمائے جنان گشتند کسے در واقعه دید و پرسید
خدائے تعالی با تو چه کرد گفت که چون مرا از پیر عرش بردند سجده شکر بجا آوردم
فرمان گردید که اے فتح مرا غفار نمیدانستی که چندان میگریستی سر بسجده
شده عرض کردم که ترا غفار و رحیم و کریم میدانستم الا از سختی ملک الموت و تنگی
لحد و از نیکه در قیامت چه پیش آید گریان و نالان مے بودم ارشاد شد که از خوف
تو ترا به بخشیدیم از آنجا خواجه صاحب زیب افزائے شهر شیراز که از مضافات
توران علاقه سمرقند است گردیدند متصل شهر باغے بود در غایت نزهت و لطافت
و حاکم آنجا که یادگار محمد نام داشت بود و اندر و حوضے پر آب طراوت افزا بود
و درختانش سایه دار خوشنما پس خواجه رحمة الله علیه در آنجا زیر درختے نشسته
تلاوت کلام الله آغاز فرمودند درین اثنا درویشے آمده عرض نمود که فراش
برائے گستردن فرش درینجا مے آید مالک باغ درینجا خواهد آمد حضور جائے دیگر

رونق افروز شوند که او از بس بداعتقاد و کج اخلاق ست شاید بے ادبی از و سر زند
حضرت التفاتے نه فرمودند بعد ازین فراش آمده قریب خواجه صاحب فرش گسترد و بعد
دیر حاکم یادگار محمد هم آمد ناگاه نظرش بر خواجه بزرگوار افتاد بمجرد نگاه لرزیدن گرفت
و آخر کار بیهوش شد و رفیقان او را نیز همین حال پیش آمد القصه بایمای
خواجه رح خادم قدرے آب ازان حوض گرفته بر روے حاکم پاشید فوراً افاقه
گردید از کمال خجالت و انفعال دزدیده نگاه سخت خواجه رح میدید ایشان فرمودند
که از کردار کج ادائی باز آمدی عرض کرد که باز آمدم و بار دیگر گرد امثال این کارها
نروم اما کسے برین معنی پے نبرد که این همه تغیر حالت اینها از چیست و چه دیدند که قالب
تهی کردند چون بهوش آمدند همه تائب گشته اسلام آوردند و بایمای خواجه علیه الرحمة وضو
کرده دوگانه شکر گزاردند من بعد یادگار محمد بمکان خود رفته از خزینه و دفینه های خویش
چیزے نگذاشت همه را نذر خواجه رح کرد خواجه رح فرمودند آنچه از کسانیکه بجور و ظلم
بستانده اوشان را داده راضی گردان تا در قیامت دامن گیر تو نباشند پس او تعمیل ارشاد
کرد و بقیه را بفقرا و مساکین داد و برای خود چیزے نه نهاد و از برکت انفاس متبرکه خواجه رح
یکی از اولیاء کبار و واصلان حق گردید در کتب دیگر دلیل العارفین و فوائد السالکین
نوشته است که بارے در سفر مکه معظمه خواجه قطب الدین رح و خواجه فرید الدین گنجشکر رح
همرکاب حضرت پیر و مرشد بودند بعد فراغ حج چون روانه شدیم در شهری رسیدیم که در آنجا
بزرگی در غار میاند و دیده بسته همچو هیزم خشک در اعتکاف استاده بود تا یک ماه در آنجا
قیام پذیر بودیم پس ازین اوشان بهوش آمدند آن ساعت ما هم برخاستیم و سلام
کردیم جواب سلام گفته فرمودند که رنج بشمار رسید الا اعتقاد دارید که جزاے خیر
خواهید یافت زیرا که اهل تصوف نوشته اند که هر که خدمت درویشان کند البته مقبول
یزدان شود بعده فرمود بنشینید چون بنشستیم احوال خویش گفتن آغاز کرد که از اولاد

شیخ اسلم طوسیم از سی دو سال غریق بحر عمیق تحیرم بعد چندین مدت امروز حق تعالی برای
شما مرا بهوش آورده حالا بر دید و سخنی از من یاد دارید چرا که سخن درویش خالی از غرض و پر از
حکمت میباشد و آن سخن اینکه هرگاه بر بساط اهل الله در باب طریقت جا یابی ترک
خواهش نفسانی گیری و التفاتے بدنیا و ما فیها نه کنی و از خلائق دور باشی و تحفه که پیش تو آید
با خود نداری بحاجتمندان بدہی و بما سوی الله مشغول نگردی بعد انجام این کلام
نصیحت التیام ایشان غوطه زن دریاے تحیر گشتند و از آنجا خواجه صاحب روانه
شدند حضرت می فرمایند که بعد ازین قطب الدین در عالم سکر در آمده بودند در وزی چند
در صحراے مقیم بودیم از آنجا عازم مدینه منوره گردیدیم چون آستان بوسی جناب رسول
مقبول صلے الله علیه وسلم حاصل ساختیم از روضه مبارک ندا آمد که ای معین الدین چشتی
الحسنی الحسینی السنجری حضرت خواجه بزرگ بجرد اصغاے این کلام اندرون روضه
مبارک حاضر شده آداب بجا آوردند آواز آمد که بحکم خداے جل شانه ولایت هند ترا
بسپردیم بر دید و در اجمیر قیام کنید تا قیامت قرارگاه شما و اولاد شما همان اجمیر خواهد ماند
و در آنجا مدفون خواهید شد حضرت خواجه صاحب متفکر شدند که اجمیر کجا است پس مراقبه نمودند
بشرف زیارت و جمال آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشرف شدند و ماجرا عرض کردند آنحضرت صلعم
یک انار عنایت فرمودند که نقشه تمام عالم دران نمودار بود الا نشان اجمیر معلوم نشد
استفسار کردند حضرت رسول مقبول از انگشت مقدس اشاره بجانب اجمیر فرمودند
آن زمان خواجه صاحب را تسلی گردید و آداب خدمت بجا آورده سجدۀ شکر گزاردند و نشان
اجمیر بدین سبب بدفعه اول بنظر در نیامد که در آنجا از آبادی نامے و نشانے نبود صرف دیوارے
خشتی بود و وجه تسمیۀ اجمیر اینست که راجه بود در هند اج نام او بر کوهے که بنام بالے برلا
مشهور بود شهر پناه تیار کنانیده بود و در هندی میر کوه را میگویند چون در زیر
همان دیوار آبادی آن شهر واقع است لهذا بنام اجمیر شهرت یافت و حضرت خواجه

بزرگ دلائل الارواح زیب ترقیم فرموده اند که در مدینهٔ مطهره بود بروی جناب رسالت صلعم
بزرگی را دیدم که هر شب در دو رکعت کلام مجید ختم کردی و قبل از صبح صادق فارغ
شدی بعد ازین خواجه رح عازم مکهٔ معظمه گشتند و طواف خانه کعبه نمودند در کتاب فوائد السالکین
حضرت فریدالدین گنجشکر مینویسند از پیر خود حضرت قطب الدین بختیار کاکی اوشی که روزی
چند بزرگوار به محفل حضرت خواجه رحمة الله علیه پیر و مرشد حاضر بودند فرمودند که وقتی ما و قاضی
حمیدالدین ناگوری برای طواف در کعبهٔ شریف رفتیم بزرگی را شیخ عثمان نام که از لواحقان
حضرت شیخ ابوبکر رضی الله عنه بودند دیدیم که در طواف اند ما هر دو کسان بر نشان قدم شان
قدم نهادیم و طواف کعبه می نمودیم آن بزرگ برین معنی خبردار شده گفت که از متابعت
ظاهری چه سود و اتباع باطنی شاید پیدا کنید که شما چه میکنید فرمود هر روز هزار بار ختم
کلام مجید از صفای این سخن متحیر ماندیم و خیال کردیم که شاید ملاحظهٔ معنی آیات قرآن شریف
در دل می سازند بلا قراءت لفظی فرمودند که خیالت غلط است لفظاً لفظاً و حرفاً
حرفاً تلاوت میکنم مولانا حمیدالدین فرمودند که این محض کرامت است ما هم اقرار
نمودیم بعد ازین فریدالدین گنجشکر از پیر و مرشد خویش می فرمایند که خواجه صاحب
من بعد ذکر کردند که حصول درجهٔ اکمل بغیر ریاضت و محنت شاقه نمیگردد و مریدان را
باید که ادب نشستن بحضور پیر خویش بیاموزد چون حاضر گردد بکمال عجز و نیاز سر فرو
کرده آمده آداب بجا آورد و بی تلاش جای بلند جائیکه خالی یابد بنشیند پس ازین
از مکهٔ معظمه بدمشق تشریف آوردند چند روز در آنجا اقامت فرموده بحصار رفتند
و آن زمین بسپرد محمد یادگار نموده خود روانهٔ بلخ شدند و محمد یادگار تمام عمر خویش
در آنجا بسر نموده قبرش همانجا است و انتظام ولایت بسیار خوب کرده در روایت است
ضعیف که او همراه خواجه به اجمیر آمده بود و بعض خادمان آنجا حالا هم دعوی میکنند
که از اولاد محمد یادگار هستیم الا این روایت صحیح نیست و خواجه صاحب در بلخ به خانهٔ

شیخ خضرویہ روزی چند قیام فرما بودند دران شہر حکیمے بود مولانا ضیاء الدین نام کہ با فقیران صاحب باطن وصوفیان اہل حقیقت اعتقادے واعتمادے نداشت ومیگفت کہ چون صوفیان علم تصوف باعث وصال محبوب حقیقی وموجب صفائی باطن تصور میکنند صرف از ہزلیات ولغویات وخیالات ظنی ست وہمینان فقراے صاحبدل را بدگفتی ہمدران ایام خواجہ رح صاحب بطور سیاحت دران سرزمین وارد شدہ بودند وخدمتگاری مع دو دستہ تیر ویک کمان ویک چقماق مع سنگ آتش فشان ہمراہ مے بود کہ وقت بے وقت محتاج غذا نشوند چنانچہ روزے خواجہ رحمۃ اللہ علیہ شکار کلنگ کردند ومتصل مکان حکیم مذکور زیر درختے سایہ دار مشغول بہ نماز نوافل گشتند وخادم آغاز پختن کباب کرد وحکیم طلبہ را درس فلسفہ وحکمت میداد چون نظر بہ کباب افتاد از مدرسہ برخاستہ نزد خادم آمدہ بہ نشست کہ چون تیار شود قدرے طلبیدہ بخورد درین اثنا خواجہ صاحب از نماز فارغ گشتند وخادم کباب پیش آورد باشراق باطنی بہ تمناے حکیم وقوف یافتہ قدرے ازان مرحمت فرمودند بمجرد خوردن سوء عقیدت وبداعتقادے حکیم کہ با اہل اللہ داشت بحسن عقیدت مبدل گردید وبسوے خواجہ رح بنگاہ محبت واخلاص میدید آنگاہ خواجہ رح قدری از دہن خود برآوردہ بحکیم مرحمت فرمودند چون بخورد وجلوۂ نور حق وغلبہ لمعات جمال ذات مطلق باطنی در خود مشاہدہ کرد کتب علم فلسفیات وغیرہ را در دریا انداخت وزنگ علائق دنیوی از دل زدود وجملہ تلمیذان خود را بحصول قدمبوس حاضر ساخت وخود از عقیدۂ فاسد خویش باز آمد چنانکہ ہمہ ہا بصد تمنا وطلب مرید شدند وحضرت خواجہ رحمۃ اللہ علیہ از آنجا عازم غزنین شدند و از آنجا بہ لاہور تشریف آوردند ودر روایت است کہ بعد تعلیم وتلقین مولانا ضیاء الدین را آن ملک سپرد فرمودہ بہ بخارا تشریف بردند وبعد از ملاقات بزرگان بخارا مکین رونق افزای بدخشان زمین گردیدند خواجہ در انیس الارواح نگاشتہ اند کہ از آنجا بغزنین رسیدیم و

بعد از ملاقات شیخ عبد الواحد پیر شیخ نظام الدین ابو المؤید روانه قندهار شدیم و از بزرگان
آن مقام ملاقی گشته ارادی سیوستان گردیدیم و دران سفر همرکاب خواجه عثمان هارونی در
عبادت خانهٔ شیخ ضیاء الدین سیوستانی که از اکابر وقت و پیوسته مشغول بخدامی بودند
رسیدیم و چند روز بخدمت اوشان بودیم دیدیم که کسے از انجا محروم نمی رفت هر حاجتمند
را از دست غیب چیزے دستیاب میشد و آواز سے مے آمد که برائے رسوخ ایمان ما
دعا کن و وقتیکه اوشان نام موت شنیدندی گریستندی و تا هفته عشره بر یک پا استاده
بودندی و بعد افاقه از من گفتندے که کسے را که با ملک الموت معامله ضرور الوقوع است
و بروز حشر پیش خدا حساب دادن محقق و متیقن آنرا آرام و آسایش در خواب هم
کجا میسر در غفلت و بیفکری چرا عمر میگذاری اے عزیز اگر یقین داری که روزے خاک
خواهم شد و خوراک مار و کژدم زیر زمین شدنی است بشب خفتن و آرام طلبی را ترک
نمای و شب و روز در طاعت و عبادت آماده باش و همواره عادت ریاضت و محنت
و مشقت کن نقل در دلیل العارفین نوشته است که در سفر سیوستان خواجه همراه حضرت
خواجه عثمان هارونی رضی الله عنه بودند با شیخ بختیار اوشی ملاقات گردید ایشان نهایت
بزرگوار بودند و حاجتمندی هر حاجتے که داشتی از خانقاه شان محروم نگشتی اگر عریانی آمدی
آوازدادندے از غیب پارچه ها موجود شدے و آن همه با مرحمت فرمودی تا چند
روز در آنجا اقامت گزیدیم روزے فرمودند که مرا نصیحت پیر ماست که هرچه بیاید جمع
مکن بل ایثار فقرا بکن که تو نیز مثل من شوی در دلیل العارفین از بختیار اوشی نوشته است
که خواجه رحمة الله علیه فرمودند که چون بملتان رسیدم از شخصے شنیدم که توبهٔ اهل ریاضت
برین نهج است که اول بر گناهان و عصیان زمان ماضی خویش افسوس کند و گوید که چنین
عمر گرانمایهٔ خود را در بدفعلیها صرف نمودم بدش چگونه کرده آید دیگر آنکه محاسبهٔ
فعل خود نماید یعنے افعال قبیحه را بدفهمیده فکر باز ماندن ازان نماید

ودرزد و دانجام یافتنش کوشش وجهد بلیغ سازد و تاخیر و تعویق را راه ندهد وسوم آنکه بعد
توبه از منهیات حذر کند و بسیار متنبه باشد که فعلیکه ازان توبه کرده است باز سر نزند
باز فرمودند عاشقی را دیدم دعا میکرد که الها پروردگارا هر که کسے را دوست میدارد باو
آرام میرساند شخصے راکه تو دوست میداری بران بلا نازل میکنی یعنے راه تو از همه راه ها
جدا است من بعد ارشاد فرمودند که تواضع منقسم به سه قسم است اول کم خوردن که صورتش
روزه است دوم دیگر کم خفتن که سببش نماز است سوم کم گفتن که وجهش زیادت ذکر
حق جل وعلی است و ایمان هم به سه نوع ست نوع اول خوف نوع دوم رجا نوع سوم
محبت از خوف ترک گناه و نتیجه اش حفاظت از دوزخ و از رجا زیادتی عبادت و فایده اش
فائز شدن به بهشت و از محبت ترک مناجات و مستحیلات و نفی غیر و ثمره اش
رضای حق جل شانه و قائم گردیدن بر مقام توحید پس ازان حضرت خواجه به لاهور
تشریف آوردند و زیارت روضه مبارک حضرت میر علی کرده ملاقات شیخ حسین زنجانی
که در آن زمان بقید حیات بودند ساختند و تا چند روز در آنجا مقیم بودند و پس ازین عازم
دهلی گشتند و در سرحد شهر رسیدند و دران ایام دهلی در تحت تصرف راجه پرتهی راج عرف
پتهورا بود در دلیل العارفین و فوائد السالکین وغیره کتب این همه احوال مفصلاً و
مشروحاً نوشته است و مادر پتهورا در علم نجوم و سحر و جادو وغیره علامهٔ عصر بود و خبرهای
ماضی و استقبال بطور استدراج میگفت که چنانچه دوازده سال قبل از آمدن خواجه از
پتهورا گفته بود که شخصے چنین پیدا خواهد گردید که بسبب او در ملک و دولت تو زوال
خواهد آمد و بر کاغذی شبیه خواجه هم کشیده داده بود و پتهورا نقل آن شبیه بناظمان ملک
تقسیم کرد کسیکه مشابه باین شبیه باشد در حضور حاضر سازند لهذا هر روز کسیکه از ملک
غیر مے آمد آن شبیه بشکل او برابر کردندے در سیر العارفین و مرآت الاسرار نگاشته است
که وقتیکه خواجه رحمة الله علیه از لاهور بدهلی تشریف آوردند در آن زمان مردمان

دہلی بدیدن مسلمانان میگریختند خواجہ محض قوت کمالیت خود با چہل تن پیروان کامل خویش
در دہلی داخل گشتند و تا چندروز در آنجا رخت اقامت داشتند و ہر روز اذان و تکبیر
بآواز بلند میگفتند روزی شخصے کاردی در بغل پوشیده با راده دیگر از در درآمد خواست
تا اراده خود را ظاہر سازد خواجہ رحمۃ اللہ علیہ از کشف باطن مکنون ضمیرش دریافتہ فرمودند
کہ آنچہ در دل داری بجا آر بمجرد گفتن این سخن لرزه بر تنش و کارد از دست بر زمین افتاد
سر بر قدوم تقدس لزوم نہاد و توبہ کرده بشرف اسلام مشرف شد در چہارمی مجلس
فوائد الفوائد نگاشتہ است کہ ہفت صد مردمان سواے حمید الدین دہلوی بہدایت
خواجہ اسلام آوردند از راویان معتبر روایت است کہ روزے خواجہ رح سمت
بتخانہ رفتہ کہ در آنجا ہفت کس [illegible] بکار [illegible] مصروف بودند چون نظر آنہا بر ایشان
افتاد خدنگ عشق در جگر آنہا [illegible] برقدم خواجہ رحمۃ اللہ علیہ افتاده ایمان آوردند
و نام آن ہر ہفت کسان حمید الدین نہاده [illegible] چنانچہ [illegible] و صوفی از ان ہفت
مردمانند من بعد عازم اجمیر گشتند چون [illegible] رسیدند اہلکاران پہورا صورت
حضرت را موافق شبیہ یافتہ [illegible] در خدمتش آمدند و گفتند کہ اگر مرضی مبارک
باشد مکانے عمده و خوب براے اقامت خالی کنانیده شود خواجہ صاحب در مراقبہ
آن حضرت صلے اللہ علیہ وسلم را دیدند فرمودند اے معین الدین بر قول و اقرار
شان اعتبار منما کہ دل آنہا از دغا و فریب خالی نیست پس خواجہ التماس شان
قبول نہ فرموده حضرت را صلے اللہ علیہ وسلم بیاران و مقلدان خود اظہار فرمودند
و روانہ اجمیر گشتند چون در آنجا رسیدند خواستند زیر درختے سایہ دار بہ نشینند
پاسبانے گفت کہ درانجا نہ نشینید کہ این شترخانہ سرکار است جواب دادند کہ بہتر
ملک خدا تنگ نیست پاے فقیر لنگ نیست از آنجا با رفقاے خویش آمده بر حوض
اناساگر زیر درختے سایہ دار قیام گزیدند خادمان ماده گاوے ذبح کرده

لباب ریختند و برای وضو بعضی بر حوض اناساگر و بعضی به نپسله رفتند دران ایام که از بتخانه
بر ساحل حوضهای مذکور بسیار بودند و دوصد من روغن تلخ هر روز در روشنی صرف میشد
برهمنان آنجا از وضو دران آب منع کردند پس آنها با خواجه رحمة الله علیه گله کردند و در روایتی
چنین رقم است که اول ایشان بر نپسله رسیدند چون برهمنان از نشستن آنجا
مانع گشتند حضرت پرسیدند کجا رویم که کسی مزاحم ما نشود جواب دادند که بر اناساگر
که در آنجا مویشیان آب مینوشند بروید در آنجا کسی مانع نخواهد شد روانه آن سمت
شدند و در آنجا رفته وضو کرده نماز گزاردند و بعد فراغ نماز خادم را فرمودند که برو و از
نپسله یک چهاگل آب بیار خادم چون چهاگل به نپسله انداخت آب آن نپسله بلکه تمامی
حوضها و چشمه های اجمیر و شیر زنان و جانوران شیرخوار آن شهر تمام خشک گردید
و در روایت دیگر است که بتخانه بود بر ساحل تال اناساگر و یک قریه برای مصارفش
معین بود خواجه نام بت آن بتخانه از برهمنان پرسیدند او شان سادی دیو بیان کردند
خواجه رحمة الله علیه فرمودند که از مدت شما این را می پرستید گاهی بشما همکلام شده است
یا نه جملگان جواب دادند که این سنگ است کلام چسان کند فرمودند که اگر این صنم بحکم
قادر ذو الجلال السبحان در آید شما اسلام خواهید آورد همه گفتند که آنچه حضرت بیان میفرمایند
خلاف واقع است پس ایشان بجانب آن بت اشاره فرمودند و گفتند که بحکم خدا تعالی
نزدم بیا و کلام کن همانم او نزد خواجه حاضر شده تسلیم بجا آورده و اقرار خدا و رسول نموده
مسلمان گردید خواجه صاحب نامش سعدی نهاده ابریق مقدس باو داده برای آب آوردن
فرمودند چون او ابریق در آب افگند معاً تمامی آب چه چشمه و چه چاه و چه آبگیر و شیر زنان و
جانوران اجمیر تمام خشک گردید هنوز نصف پر شده بود و نصف تهی ماند که سعدی باز آمده
تمام ماجرا از اول تا آخر عرض نمود پس خادم را فرمودند که آنچه ضرور باشد از بازار بیارد کباب
به پزد و خود به نماز مصروف گشتند و برهمنان احوال خشک شدن آب و شیر زنان و تشنه ماندن

شتران مسلمان گردیدن بعدی از تهور را بیان کردند چون مادرش شنید گفت که ای فرزند این همان کس
است که قبل از دو از ده سال با تو گفته بودم خبردار حتی المقدور بتواضع و عجز پیش آئی و سرکشی ننمائی
تا چندی سلطنت تو قائم ماند و الا وقت اخیر سلطنت خود بدان او گفتن مادر خود را دور از کار دانست
وزیر خود اجیپال نام را که سحر و جادو را معدن بود اطلاع داد او گفت که اینهمه عجائب و غرائب
از سحر و نظربندیست باید که اول خود بدولت بهگی خشم و خدم عازم آنصوب شوند من هم از پس
می آیم پس تهورا روانه آن طرف گردید و در دل خیال میکرد که چون بآن فقیر رسم بسیار رنج و ایذا
دهم مجرد این خیال نابینا گشت آنگاه نصیحت مادرش یاد آمد و از اندیشهٔ ناصواب منفعل شده
توبه کرد و بعذرت آ چشمش بینا گردید باز همان ارادهٔ فاسد نمود همان پیش آمد که پیش آمده بود
باز گریان و نالان شد باز بینائی یافت همچنان هفت کرت چنین شد و چنان شد القصه بخدمت
خواجه صاحب رسید و از طرف دیگر اجیپال هم با هفت صد اژدهای آتشین دم و یکهزار و پانصد چکر
که خود بخود در هوای آمدند هفت صد شاگردان سامری پیشه آمده بر خادمان والاسحر و جادو
کردن آغاز نمودند اوشان این حال بخواجه رحمة الله علیه عرض داشت کردند خواجه دائره مدور
گرد رفیقان خود کشیده فرمودند که شما از این دائره بیرون نروید اگر مرضی خداست این همه
از سلاحها و ضربهاے خود زخمی و مضروب خواهند شد و بشما گزندے نخواهد رسید این گفتن بود
که آنهمه چکر بر لشکر اجیپال بفتادند از صدمه اش بسیارے از لشکریان بمردند و بسیاری مجروح
شدند الا اجیپال صحیح و سالم بود و آن همه اژدها شاگردان او را خوردن گرفتند بعد از ین
خادمان را ارشاد شد که ماران و کژدمان را در زمین مدفون کنید چنانچه از ماران شجر چیر اول
و از کژدمان شجر ببر نه هاندم سرسبز و شاداب نمودار شد حالا هم درخت مذکور در بعض جا
موجود و خواص آنها انیست که بر گزیدهٔ مار یا کژدم آنها سائیده بنهند فی الحال شفا یابند
مردمان بمعائنهٔ این حالت متحیر و متعجب و از تشنگی جان بلب بودند آنگاه تهورا را گفتن مادرش
صادق آمد آخر الامر تهورا و اجیپال هر دو دست بسته قریب دائرهٔ مذکور رفته زمین خدمت

بوسیدند و عذر تقصیر کرده عرض نمودند که از شدت تشنگی ما و تمامی شهر قریب بهلاکت رسیده ایم
آنچه کرده بودیم سزایش کما ینبغی یافتیم اکنون امید واریم که لطف کرم و عنایت بحال ما گنهگاران
فرموده از سر خطاے ما درگذرند ارشاد شد که برو ابریقم بیار تا قدرے آب بدهم او رفت و
هرچند خواست که بزور تمام آن ابریق را برداشته بیارد بلکه قوت سحر و جادو هم تا مقدور بکار
درآورد الا ابریق از جا نجنبید ناچار تن بعجز درداد حضرت فرمودند که این ابریق مردان نهد است
اگر تو با همه خیل و حشم برداری نتوانی برداشت من بعد معتقدی ایا فرمودند او رفت و ابریق
برداشته پیش خواجه رحمة الله علیه نهاد ایشان قدری آب از آن ابریق در اناساگر و نیسله
ریختند که از آن هر دو چشمه روان گردیدند و دیگر سر چشمه هاے و چاه که آب آنها و شیر جانوران
و زنان که خشک شده بود بدستور پر از آب و شیر گشت که باعث راحت و آرام سکنهٔ آنجا شد
بعد ازین دعا فرمودند که در شتران طاقت پیشین باز آمد که استاده شده چریدن آغاز کردند چون
مردمان کرامت حضرت معاینه نمودند با هم سرگوشی کردن گرفتند و میگفتند ما امید نستیم که اجیپال
شخص کامل ست هیچ نبود مصرع خود غلط بود آنچه من پنداشتیم * و ناحق تحفه و جنیه این
را امید ادیم چرا که امروز خود هم ذلیل شده و ما همه را نیز نادم و منفعل ساخت اجیپال دید که
خلق با وسوء عقیدت دارند یا خواجه گفت که اگر بایند در دو دستے تا کدام مقام دستگاه دارند
از من ارشاد شد که اول تو آنچه حاصل کرده پیش آر بعد ازین هرچه دیدنی خواهد بود خواهی دید
انشاء الله تعالی پس اجیپال برخاست و چرم آهو بهوا افگنده حبس دم کرده بجست و بر آن
پوست آهو به نشست و بالاے آسمان پران شد کفار را اعتقاد رفته باز آمد خواجه رحمة الله علیه
از مراقبه چشم کشادند و پرسیدند اجیپال کجا رفت مردمان معروض داشتند که بر آسمان می پرد
بعد دیرے ارشاد فرمودند که حالا چه شد التماس نمودند که اکنون نظر نمی آید پس حضرت
به پاپوش مقدس اشاره فرمودند هر دو پاپوش شریف سوے سپهر پران شدند و بالاے
سر اجیپال رفته بسرش زدن آغاز کردند و او بسبب درد واویلا کردن گرفت و آواز

فریاد و والغیاث که از فضا در جیپال ست بر آید سمع حاضران آنجا میرسید متعجب شدند که این چه
ماجرا است چون بالاسے چرخ نگاه کردند اجیپال را دیدند که بر سرش پاپوش هاسے افتد و او
سمت زمین مایل بود چون بر زمین رسید دیده با بر پاسے عالی افتاد و آواز الامان
بلند ساخت آن زمان حضرت خواجه رحمة الله علیه بپاپوش اقدس اشاره فرمودند تا از
زدوکوب باز ماند اجیپال گفت مرا کمالیکه حاصل بود ظاهر کردم و بسزاے خود رسیدم
اکنون از جناب کرامت و کمال بهم رسانیده باشند ظاهر سازند پس خواجه رح در مراقبه
شدند و روح مبارک سمت عرش اعلی اوج گرا گردید اجیپال چون این ماجرا دید او هم
مراقبه کرده روح خویش نیز همراه کرده تا آسمان اول رفت و زیاده ازین طاقت پریدن در و
نماند و روح مقدس آنحضرت از ان بالاتر پرواز کرد آن گاه روح اجیپال به نهایت عجز
و خوشامد پیش آمد که من طفیلی حضرت شده آمده ام اگر درا ز سیر علوی باز مانده ام باز بسیر
شدنی نیست حضرت را بر عجز و انکسار مثل بحر آمرا و را همراه گرفته تا عرش اعلی رسیدند و آنجا
ملائکه برای زیارت آمدند چون اجیپال این تماشا دید بسیار متعجب گردید تا اینهم نیز درمیان
خواجه رحمة الله علیه و اجیپال زمانه باقی بود چون با اجیپال ملاقات شد او بر قدم افتاد و
والتماس نمود که بنده هم از اسرار آنجا آگاه کرده شود و جائیکه قدم هم بخبر نمیرسد کا
باشم خواجه التماس او را بشرف قبول دادند همراه گرفته از عرش بالاتر بجانب لامکان رسیدند
و بلذائذ وحدت متلذذ شدند آن ساعت اجیپال گریان شده عرض کرد که مخدوم عالم
این خادم ازین لذت محروم نه گشته شود ارشاد شد که اکنون اگر ترا ازین اسرار بهره
داده آید چه سود خواهی دید چه که ظرف و حوصله شایسته آن ترا حاصل نیست و حصول آن جز
اقرار کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله صلعم این گفتن همان بود و اجیپال را کلمه
طیب بزبان آوردن همان پس خواجه رحمة الله علیه با روح مقدس خویش روح
اجیپال را گرفته بر عرش بردند و سیر بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و لوح و قلم کنانیده

بشهر اجمیر باز آمدند جیپال کلمهٔ طیب گفته بر پای حضرت افتاد و اسلام آورد و بسیارے
ازان فرقه بدیدن این حالت ایمان آوردند و جیپال متحیرانه و متعجبانه بسوے این همه میدید
خواجه رح با او فرمودند تو هم بشرف دین اسلام مشرف شو او سر بگردانید و برفت حضرت
فرمودند اگر اسلام نمی آری باری تو گرفتار شکار اسلام خواهی شد و ازین انکار در جهنم هم پناه
نخواهی یافت و جیپال ملتمس شد که عرضے دارم اگر پذیرا شود فرمودند که انچه در دل داری
بر زبان آر بر آرندهٔ مطالب او تعالی است که مسبب الاسباب است و بالجمله عرض نمود
که همین آرزو است که تا قیام قیامت زنده مانم تا تلافی گناهانیکه از ما سرزده کرده باشم
حضرت بحضرت مجیب الدعوات جل شانه دعا فرمودند فوراً بشارت اجابت یافتند
و به اجیپال فرمودند که تمنای تو بر آمد بعد ازان جیپال و سعدی هردو با حضرت عرض نمودند
که اندرون باید شد حضرت قبول فرموده بخانهٔ سعدی که نسبت دیگر خانها عمده بود فروکش
شدند و درآنجا جماعت خانه و عبادت خانه و بزرجانه تعمیر کنانیدند و جائیکه در آن زمان
باورچی خانه بود اکنون روضهٔ مبارک دلبند فرزند است از حضرت خواجه قطب الدین
بختیار کاکی اوشی منقول است فرمودند که تا بیست سال در خدمت خواجه رحمة الله علیه
بودم الا گاهی ندیدم کسی غیرے را محروم شان و روزیکه خادم عرض نمودے که امروز چیزے
برای خرچ خیرات موجود نیست حضرت گوشهٔ مصلی بر داشته فرمودندے که بقدر کفایت
خرچ امروز بگیر و کسے محتاج و فقیر از آستانهٔ فیض نشانه محروم نرفته وقتیکه حاجتمندی
آمدے خادم از زیر مصلی حسب ارشاد حضرت بر داشته باو بدادے الا از دست مبارک
گاہے کسے را چیزے عنایت نه فرمودند نقل است که سلطانے انهلا زمان راجه تهیپال
بخدمت خواجه رح باراده بیعت آمد حضرت ملتمس اورا قبول نه فرمودند او با راجه گله کرد
راجه شخصے معهود متدین را بخواجه رح فرستاد که چرا فلان را مرید نه فرمودند ارشاد شد
که بسه وجه اول اینکه او عاصی و فاسق بجایست دوم شخص غیر جنس است و نماز تا بعالم نخوانده

برلوح محفوظ که لوحیست از مروارید بسیار وسیع وفراخ بر آسمان هفتم که در آنجمله اعمال تمامی
مخلوق نوشته است در اعمال نامهٔ این کس نگاشته است که بے ایمان و گنهگار خواهد مرد چون
پتھورا شنید از آتش غضب بسوخت و گفت که این فقیر دعوهٔ غیب دانی مے نماید و از حکم
من سر مے تابد باو بگوئید که زود از عملداری ما بیرون شود چون حضرت برین سخن مطلع شدند
فرمودند باید دید که اندرینه روز من میروم یا تو میروی همدرین روز معینه معزالدین بادشاه
شام مع افواج جرار حمله نمود و پتھورا و تابعین او را گرفتار کرده بردو آن مسلمان ملازم پتھورا
که نزد حضرت بارادهٔ بیعت آمده بود بخوف گرفتاری خود در آب غرق گردیده بمرد فرمودند
حضرت پیش آمد که در آب غرق شده بمرد در ملفوظات از حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی
اوشی نقل است حضرت فریدالدین گنج شکر قدس سره روزی بمقام اجمیر بخدمت خواجه رحمة الله
علیه حاضر بودم و در آن زمان پتھورا زنده بود شکایت آمده با حضرت عرض نمود که پتھورا میگوید
که اگر این شیخ از عملداری ما برود بهتر است حضرت فرمودند که من او را زنده گرفتار لشکر اسلام
کردیم چنانچه همچنان وقوع یافت و در طبقات ناصری و تواریخ فیروزشاهی و بهادرشاهی
و اکبرنامه و دیگر تواریخ هند مثل تواریخ پرتهی راج وغیره که هنوز در هندوستان موجود و نهایت
صحیح و درست اند احوال پرتهی راج و معزالدین بادشاه شام چنین نوشته اند که قبل ازین
با پتھورا هفت بار جنگ گردید معزالدین هر بار شکست فاش خورده در قید هم افتاد
اما بعد دادن نقود و اشیا خلاص گردیده روزیکه بر زبان معجز بیان حضرت رفته بود که
پتھورا را زنده گرفتار افواج اهل اسلام نمودم همان شب معزالدین خواب دیده و صبح آن
با امرا و وزرا بیان فرمود که امشب در واقعه دیده ام که در بهشت شخصی نورانی صورت بر تخت
نشسته و بسیارے از خادمان گردشان کمر بسته ایستاده خادمی ازان خدام دستم گرفته
پیش آن بزرگ برد او با من ارشاد فرمود که ترا سلطنت هند عنایت کردم و راجه پتھورا
را از سلطنت معزول حضار مجلس متفق اللفظ تعبیر خواب فتح هندوستان گفتند و مبارکباد

دادند

داوند سلطان بتعجیل عجیل فوج بیاراسته سمت هندوستان عازم گردید و لاهور را فتح کرده و بر اکثر و
دیگر ممالک هند قابض شده و فتنه های سرحد هند دفع ساخته نهضت فرمای ممالک محروسه
گردید من بعد فوج کثیر باز بر هندوستان آورد و سر هند بقبضه خود آورده لشکرے عظیم بر راجه
پتهورا فرستاد و امیرے را قائم مقام خود و سپه سالار کرده نهضت فرمای ولایت گردید و
چون لشکر او به اجمیر رسید راجه با و مقابل شد و تا مدتے آتش جنگ و جدال مشتعل بود و فریقین
در جنگ برابر بودند چون بادشاه این خبر شنید فی الحال مع یک لک و بست هزار سوار زره پوش
و آزموده کار مردانه وار رسید بعد سعی کمال و جهد بلیغ اجمیر فتح گردید و اول بادشاه اهل اسلام
که بر تخت هندوستان نشست همین بود و هر که دهلی را دار السلطنت هند گردانید همی و بعد ازین هم
هر که بر تخت نشستے به حکم خواجه رح نشستے در روایتی دیگر چنین است که معز الدین عرف شهاب الدین
غوری بحکم خواجه رح سمت دهلی مع افواج روان شد و شهر که در راه افتاد فتح نمود وقتیکه بمقام تهانیسر
رسید یک لک و بست هزار سوار همراه داشت در آنجا قیام کرده سامان جنگ مهیا ساخت چون این خبر
پتهورا اصغا نمود بوجه فتح پیشین که بطور مختصر در بیان پرتهی راج خواهد آمد و شمه پیشتر ازینهم نوشته شد فوج
بادشاهی را وزنی نکرد با وجودیکه بسیار امیران جرار و سپه سالاران آزموده کار به پتهورا در جنگ راجه
جی چند که زن خویش را زبردستی آورده بود مقتول گشته بودند و زمانه عیش و عشرت شده بود بنا برین تمامت
برداشت مشقت و تکلیف نداشت الغرض مع لشکر بسیار از قلعه تاراگڈه روانه تهانیسر گردید در آنجا بجد مقابله
عظیم در سنه پنج صد و هشتاد و هشت هجری بادشاه فتحیاب و راجه زنده گرفتار گردید
راجه با بادشاه گفت که من ترا هفت بار از قید رها کردم تو مرا یکبار خلاص کن و آنچه معین
کنی همیشه ادا خواهم نمود بادشاه جواب داد که آنچه گفتی راست است الا تو از آداب سلطنت
آگاه نیستی یعنی عدو را گرفتار کردن و باز گذاشتن شرط سلطنت نبود و تو که مرا رها کردی دلیل
بر عدم وقوف و آداب سلطنت است پس رها کردن دور از مرتبه حزم و احتیاط و آئین حکمرانی
و جهانداری است بر تخت نشست و در هند باجرای دین محمدی پرداخت و منکر را بتیغ

ته تیغ ساخت بعد ازین بسیار تحف و هدایا همراه گرفته بخدمت خواجه رح حاضر شد و احوال خود
عرض کرد حضرت تبسم فرمودند و ارشاد کردند که ظلم و جور مکن و تبعیت دین و آئین فرمودند
و خطابش سلطان معزالدین قطع تاراگڈه فرمودند بادشاه معزالدین و قطب الدین ایبک
را بر قلعه گهرام مقرر کرده خود سمت بنارس و قنوج رفته بر راجه جی چند و دیگر راجها فتح حاصل کرد
طرف دیگر قطب الدین ایبک میرٹه و دیگر سرحدهای هند فتح کرد درین مابین خبر فوت
غیاث الدین محمد والی هرات که برادر حقیقی سلطان معزالدین بود رسید فوراً سلطان
ممدوح عاجلانه روانه هرات شده آن ملک را بر امیران منقسم فرموده بر خوارزم حمله نمود
الا فتح میسر نشد بعد ازان روانه روم گردید لیکن چون در آنجا خبر بغاوت گروهی از قوم
کهتریان شنید فوراً از آنجا بهندوستان آمده تمامی آن قوم را بجدال و قتال مخذول و منهزم
ساخت آنگاه روانه غزنین شد و تا چهارده سال حکمرانی هندوستان کرد و بعضی میگویند تا
سی و سه سال بادشاهی هندوستان کرد و از غزنین یک هزار و پنج صد من گوهر که هر یک
ازان بے بها بود و نفیس و بیشتر کالای آنجا و دیگر اسباب بدست آورد و قطب الدین
ایبک روبروی سلطان معزالدین بر تخت نشست اگرچه از غلامان ترکی سلطان موصوف
بود و با وجودیکه در ظاهر اصابت کلی نداشت از سبب حسن اخلاق و اوصاف حمیده ممتاز
گردید و انگشت خنصر او شکسته بود و لهذا او را ایک شل میگویند و همرکاب بادشاه ممدوح
بهندوستان آمده بود و بسیاری کارهای عظیم و نمایان ازو بظهور آمده و در فتح دهلی میر بود و
ملک هند را تا سرحد چین فتح ساخت در همان سنه بتاریخ ۱۸ - ماه ذیقعده روز سه شنبه
بر تخت لاهور نشست و بعد ازین بغزنین رفته بانعام امرای آنجا بیشمار زر صرف کرد و در
سخاوت و شجاعت عدیل نبود در کتب متعددی نوشته اند در سیادت نسبت شان به اهل بیت
میرسد اگرچه بظاهر دنیادار اند لیکن بباطن از جمله تعلقات دور اند و بسبب اتباع سنت و نظر
انقیاد اولیاء الله تابع و محکوم سلطان معزالدین شده بهندوستان آمد و بعد فتح هند

قطب الدین ایبک را بدہلی معین کرد و سید حسین را مع عم زادهٔ شان برای استقامت آنجا فرموده عازم غزنین گشت بعد چندے قطب الدین سید وجیه الدین و سید حسین صاحب را بحکومت تاراگڈھ و اجمیر روانه نمود چون این هردو صاحبان باجمیر رسیدند با حضرت خواجه رح ملاقات کردند و جمله فوائد علوم دین و رشد باطن سید صاحب از خواجه رحمة الله علیه حاصل نمودند و در کتاب سیر العارفین هم همچنین نوشته است و از کرامات حضرت خواجه کفار آنجا نزد حضرت طرح آمد و رفت انداختند الا بسبب استغراق کمال دریافت جنس و غیر جنس نبود و بر کسے تعدی برائے قبول کردن دین اسلام نه فرمودند چراکه خدائے جل و علا فرموده تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ یعنی عزت می دهم هر کرا میخواهم و ذلیل مے کنم او را که میخواهم اثر جذبهٔ باطنی این قدر بود که هر که دیدی اگرچه بحد سخت دل و متعصب بودے خود بخود تلقین دین اسلام خواستے آن زمان او را بخوبی تمام از آئین دین اسلام مطلع و آگاه کردندے و با همه کس تبواضع و اخلاق پیش آمدندے بنابرین چه از اهل هنود و چه از اهل اسلام برغبت تمام بآن برگزیدهٔ انام رجوع آوردندے و تا حال در هر هفته برائے زیارت مزار مبارک می روند خصوصًا در ایام عرس هنود و اهل اسلام منت و نذر وغیره حاضر میسازند و تحف و فتوح هر که از اولاد حضرت سجاده نشین میباشد باو میدهند و چند مرید حضرت که از خدمت بابرکت جدا گشتند انتظام ولایت هندوستان مفوض شان گردید شهرے یا قصبه یا قریه که در آنجا کسیکه باین سلسله تعلق دارد نسبت او خالی از کرامتی نباشد حضرت مولانا مسعود غازی و حضرت بدیع الدین شاه مدار در وقائع حضرت نوشته اند که در هر زمانه شخصے از سلسلهٔ حضرت سجاده نشین میشود و او بر تمام هندوستان سوائے حد عربستان متصرف میباشد و روح پرفتوح خواجه رح امدادش میفرماید نقل در کتاب سیر العارفین نوشته است که کفار اجمیر با سید حسین مشهدی عداوت قلبی داشتند چون حال ارتحال قطب الدین ایبک و بر تخت نشستن شمس الدین التمش غلام قطب الدین مرحوم

رسید کفار را موقع غنیمت بدست آمد وقت شب آنها بر دیوار قلعه از نردبان رفته درون
قلعه درآمدند واتفاقاً آن شب سید صاحب همانجا جلوه فرما بودند وتمام فوج برای تحصیل
زر در پرگنات رفته بود چون سید صاحب ازین واقعه وقوف یافتند با همراهیانیکه موجود
بودند مقابل گشتند بالآخر جمله شهادت یافتند وقتیکه خبر این واقعه بسمع اقدس خواجه رسید
فی الحال درآنجا تشریف برده تجهیز وتکفین شهدا فرمودند وملحدان قبل از تشریف آوری
خواجه رح بگریختند وبر مزار سید صاحب گل دریاچین انداختند چنانچه هنوز هم این رسم
جاری است که بروز عرس سهرهٔ گل بر تربت سید صاحب می نهند بتاریخ هیزدهم ماه رجب المرجب
سید صاحب شربت شهادت نوش فرمودند ودرآنجا مزار شهیدان بیشمار است
وهر که برای زیارت مزار خواجه رح می آید برای زیارت تربت میران صاحب هم میرود
واکبر بادشاه درآنجا روضهٔ عالیشان تعمیر کنانید که نهصد وهفتاد وسه تاریخ اختتام اوست

احوال ملحقات یعنی احوال راجگان که قبل از سلطنت اهل اسلام در اجمیر حکمران بودند

بعد راجه آج که اجمیر آباد کردهٔ اوست عملداری اهل چوهان گردید واز اولادشان راجا انک
بود واو قصبه سامهر آباد کرده ودر عملداری او کان نمک پیدا شده در خاندانش تا هشت پشت
حکومت ماند وبعد او راجه امر سنگه بر تخت نشست ومن بعد در سمبت ۹۲۲ بکرما جیت
فرزندش بلدیو سنگه راجه گردید وحوض منبل بنیاد کردهٔ اوست این راجه بدرجهٔ غایت
ظالم بود چنانچه باری بقصبهٔ پشکر در سمبت ۹۳۴ رفت درآنجا زنی مسماة گورجا پرستش بتی
می نمود او حسین وجمیل بود بغور دیدنش راجه بروفریفته گردید وشب بخانه اش رفت وتعدی
باو روی خود را سیاه کرد او بد دعا داد که بعد هفت روز ترا ماری خواهد گزید وتو دیو مردم خوار
خواهی شد بعد ازان باجمیر باز آمد روز دیگر از کردهٔ خود ترسان ولرزان نزد آن زن رفت
وگفت اگرچه از من گناهی عظیم صادر گشت الا بمعذرت آمده ام عفو تقصیر میخواهم او جواب داد
که تیر دعائم همانند م برنشانهٔ اجابت رسید وتیر رفته که بازی آید اما طفلیکه از نطفه من وتو

بوجود خواہد آمد یادی تو خواہد گردید الغرض بروز سهو زاو را بار گزیده او فوت شد چون لاش
او را سوختن خواستند شعلهٔ از جثهٔ او بر آمد و خبیثی ازان پیدا گشت و ہمان دم دو چار کس را
بشکم فرو برد و ہر روز مردم خواری آغاز کرد چنانکه آن قصبه تباه و ویران گردید و آن دیو
بکوه بیرمی ماند و به ڈھونڈا دیو مشهور بود و گورجیا ازان روز بدیو گاؤن آمده مقیم شده
بعد دو ماه از آمدنش طفلی ازو پیدا شد که نامش انا نہا دند وقتیکه بسن دوازده سال
رسید آن خبیث را از آنجا رانده ترکه اش بقبضهٔ خود آورد چون ماه اسوج آمد انا دید که
تمام ہندوان بر نام بزرگواران خود فقیران و گدایان را خوردنی میدادند از مادر خود پرسید
که نام پدرم چیست تا که من ہم بر نام پدر خود گدایان را خوردنی دہم اگرچه مادرش از آگاه
کردن او پہلو تہی ساخت الا بسبب بسیار اصرار انا مجبور شده حال همه بیان کرده مکان
خبیث را نشان داد انا بمجرد شنیدن روانه بسمت مکان او گردید چون ڈھونڈا این را
دید گفت چرا از زندگی بیزاری و از حیات به تنگ آمدی انا گفت من فرزند سلد یو از شکم
گورجا انا نام دارم آن خبیث دانست که این فرزند من ہست و وعده که در باب ہدایت و
نجات او مادر انا کرده بود بیان کرد و گفت مرا تدبیری برای نجاتم بیاموز جواب داد
که به کاشی رفته در آنجا و گردت گیا مقیم شو بمجرد استماع این سخن روانه کاشی گردید و انا
اجمیر را آباد نمود و بعد ازان پسرش بر تخت نشست و پس از مردنش فرزند او که مسمی به
اندی بود برکه پشکر تعمیر کرد بعد او راجه سومیر گردید و فرزندش رکھی راج عرف تھہورا در
سمبت ۱۱۱۵ بکرم متولد شد چون بحد بلوغ رسید ولیعهد گردید و خواست که قلعه بقله کوه
ناگھوار بنا کند و عمارت آغاز گردید اما انچه در تمام روز تیار شدی بشب بفتیادی مدتی
ہمین ماجرا ماند آخر الامر پرتھی راج بخواب دید که شخصی میگوید که برین کوه قلعه تیار مکن بلکه
بر بیتیل تیار کن لہذا بجای مذکور قلعه تعمیر شد بعد او انگ پال قوم راجپوت راجهٔ
دہلی گردید و در سمبت ۱۲۰۸ بکرم تھہورا سمت بدری ناتھ رفت و از آنجا و الد خود یعنی راجهٔ

سومیر راہمراہ خود آورد و تخت دہلی باو سپرد و بسوے پشاور براے جنگ با قوم ہیلہ
برفت و این جانب بھولا بھیم والی گجرات قوم سولنگی از پشاور بدہلی با افواج حملہ نمود د
بعد جنگ عظیم سومیر ارا بکشت و روانہ گجرات گردید چون تیھورا آمد بر تخت نشست وقتے
میر حسن برادر شہاب الدین باغی شدہ بملک پرتھی راج آمد شہاب الدین بہ تیھورا نوشت
کہ اگر برادرم را از ملک خود برانی مرجع تفضل بیکران و تفقد بے پایان شدی والا مرا
سلطنت خود رسیدہ بدان راجہ جواب داد کہ ہر کہ بہ پناہ خود آید بہ امن او تن در ندادن و
از پیش براندن شعار راجگان ذوی الاقتدار نیست و چون ارادۂ خود بآمدن این طرف
می نگارند چہ مجال شماست کہ در سرحد ناگامی بزنید اگر طائری ہم قصد اینجانب نماید پرش
بسوزد از خوف من آسمان و زمین لرزان است بادشاہ ازین جواب ہیبت ناک در جوش
آمدہ حملہ آور گردید در سمبت ۱۳۰۰ بکرم از فوج بادشاہ و راجہ بقصبہ بیکانیر کہ از ناگور بفاصلہ
سی میل ست جنگ و جدال واقع شد آخر الامر بادشاہ مقید گردید بعد پنج روز فوجے ہمراہ
ساختہ بادشاہ را بغزنین فرستاد دو بارہ دیگر در سمبت ۱۳۰۱ بکرم در مقام پانی پت از بادشاہ
و راجہ پرتھی راج نوبت محاربہ رسید در آنجا ہم شاہ پا بزنجیر شد و بعد سی و پنج روز بادشاہ
ہشت ہزار راہوار بطور جزیہ دادہ رہائی یافت بار دیگر بمقام بیکانیر اتفاق محاربہ افتاد
باز لشکر سلطانی ہزیمت یافت و بادشاہ دستگیر گردید باز بعد دادن ہمان قدر مرکب مطلق العنان
گشت قصہ کوتاہ ہمچنین تا ہفت بار بادشاہ بقید در آمد و بارہ ہفتمین تا شش ماہ مقید بود
بار ہشتم بادشاہ فتحیاب شد و تیھورا زندہ گرفتار و سلطان راجہ را کور کنانید چند راے
بادفروش کہ مقرب پرتھی راج بود چون خبر این واقعہ شنید نزدیک بادشاہ آمد و مبارکباد
فتح داد و از ہر در سخنہا راندہ گفت کہ راجہ در تیر اندازی کمالے دارد کہ بر نشانہ بے شست
از پس پردہ میزند و تیر خطائی کند بادشاہ ازین سخن متعجب شدہ نیزۂ قلم بدو داد و گفت
کہ تیر بزن چون بکر رگفت راجہ بادشاہ را نشانہ کرد و چنان زد کہ خدنگ در حلق بادشاہ

پیکان

خلید و او جان بحق سپرد من بعد راجه هم وچند راے خود را خود کشتند تا اینجا احوال راجگان
اجمیر بود نقل قطب الدین بختیار اوشی رح در کتاب دلیل العارفین نگاشته اند که مدتے
بخدمت خواجه رح بودم مگر حضرت گاہے بر کسے اعتراض نه فرمودند روزی طرفی گذر شد
و شیخ علی مرید حضرت همرکاب بودند که شخصے دامن شیخ بگرفت و گفت که آنچه از من دام گرفته
مرا بده. بملاحظه این کشاکشی حضرت فرمودند براے چندے مهلت ده این دام تو ادا
خواهد کرد الا او از قبول این معنی سر باز زد هر چند بلطف و آشتی او را می فهمانیدند او یک هم
نمی شنید حضرت خواجه رح بر دم مبارک از دوش اقدس بر زمین افگندند و فرمودند که هر قدر زر که ذمهٔ
این کس باقیست از زیر بر دیگر چون او زیر برد دست انداخت خواست که از حق زیاده
بگیرد دستش همچو هیزم خشک گردید فریاد و واویلا آغاز کرد و گفت که دام را معاف نمودم
از خطایم درگذر کرده آید حضرت دعا فرمودند دستش بحالت اصلی گرائید فی الحال به قدم
افتاد و داخل سلسلهٔ خدام عالی گشت و در همان کتاب نوشته است که روزے نزدیک
خواجه رحمة الله علیه شخصے آمده گفت که از مدتی مشتاق خدمت با برکت بودم الحمد لله والمنة
که امروز از شرف قدمبوس والا مشرف شدم و تکرار این میکرد و خواجه رح سوی او ملاحظه
نموده تبسم می فرمودند بعد لحظهٔ ارشاد شد که آنچه در دل داری بعجل آر و وعده وفا کن چون
آن کس این کلام گوش کرد لرزه بر جسمش افتاد و امان طلبیده عرض کرد که حضرت بر تمام
ماجرا واقف اند من محض بتقصیرم من بعد کارد از بر خود بر آورده پیش حضرت بیفگند
فرمودند افشای راز کسی مکن که این شیوه بهتر نیست آن کس گریان شده بر قدم افتاد و
گفت که از من گناهی عظیم صادر شد بجزاے آن سزاوار آنم که قتل نموده شوم فرمودند که این
طریقهٔ ما نیست هر که با ما بدی نماید در عوض آن با وی نیکوئی کنیم این فرمودند و از قدوم فیض
لزوم سرش را بر داشتند و در حق او دعاے نیک فرمودند و او خدمت حضرت اختیار
نمود چنانچه از برکت خدمت جلیل و پنج حج بیت الله و زیارت روضهٔ نبی صلی الله علیه وسلم

او را حاصل گشت و همانجا در قرب و جوار دفن گردید و در همان کتاب نوشته است که کافرے که
چهرۂ مبارک بدیدے مسلمان گردیدے الحمد لله علی ذلک و حضرت فرید الدین گنجشکر از
خواجه قطب الدین بختیار اوشی روایت می کنند که خواجه رح در باب اهل سلوک فرموده اند
که بلاے دوست را رضای دوست بدانند و فرمودند که بلای دوست رحمت اوست بنابر
این روزیکه دوست نزول بلا بر من نمے فرماید میدانم که از نعمت عظیم محروم ماندم روزی
بخدمت پیر دستگیر حاضر بودم شیخ برهان الدین رنجیده خاطر و بصورت غمگین آمدند حضرت
خواجه عثمان هارونی رضی الله عنه فرمودند که ملول چرا هستید گفتند که همسایه ام دیوار خود را
چنان بلند کرده که بے پردگی ما ازان میگردد حضرت فرمودند که چون او بر دیوار میرود بزمین
می افتد و گردنش می شکند بعد ازین شیخ برهان الدین بازهم مکان خود گشتند و هنوز در راه بودند
خبر رسید که همسایه از دیوار افتاده گردنش شکست باز خواجه ارشاد فرمودند که روزی من و مولانا
حمید الدین و قاضی حمید الدین ناگوری و چند اشخاص دیگر بحضور حضرت پیر و مرشد حاضر
بودیم فرمودند که انسان را باید چون بمجلسے برود جائیکه جا یابد همانجا نشیند و تلاش جای
بلند نکند چنانچه روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مع تنے چند از اصحاب رضی
الله عنهم نشسته بودند درین اثنا کسی برای تعزیت حضرت صلی الله علیه وسلم آمدند شخصے در
وسط مجلس جا یافت و نشست و دیگر در پس همه کسان و آن سوم جای بلند نیافت باز
رفت حضرت جبرئیل علیه السلام بخدمت رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و گفتند که
او تعالیٰ جل شانه فرموده است که آنکه بسبب حجاب بصف آخر نشست از و مرا حیا آمد
گناهانش بخشیدم فردای قیامت او را رسوا نخواهم کرد و او که واپس رفت گویا از رحمت
ما مایوس گردید و هر سال چون حاجیان از کعبه شریف آمدندی گفتندے که حضرت خواجه
عثمان هارونی را رضی الله عنه بطواف خانۂ کعبه دیده ایم و ظاهرا در اینجا در تخلیه می نشستند
و این هم به پایه تحقیق رسیده که هر شب حضرت بزیارت خانۂ کعبه تشریف بردندی و قبل از نماز

فجر باز آمدندے از حضرت پیر دستگیر خواجه عثمان هارونی رضی الله عنه نقل مینمایند که حضرت
خواجه یوسف چشتی چنان کند ذهن بودند که قرآن شریف حفظ نمیگردید دزسے در عالم رُویا
پیر خود را دیدند که می فرمایند که چرا رنجیده هستی گفتند که کلام الله حفظ نمی شود ارشاد شد هر روز
صد بار سورهٔ اخلاص خوانده باش وقتیکه از خواب بیدار گشتند بر تلقین پیر خود عمل کردند در
اندک مدت قوت حافظه چنان ترقی کرد که بزودے هرچه تمامتر کلام الله شریف حفظ گردید
و بقوت حافظه هر روز پنج ختم کردندے روزی پرسیدم که قرآن مقدس را در لشکر و سفر در یا
و جاے خوف با خود داشتن درست هست یا نی فرمودند در ابتدای اسلام کلام خدا را
همراه نمی داشتند که شاید بدست کفار نیفتد و از وقتیکه اسلام ترقی یافت همراه میدارند و
در فضیلت قرآن شریف فرمودند که پس از وفات سلطان محمود غزنوی کسے او را بخواب دید
و پرسید که او تعالی با تو چه ساخت جواب داد که شبے در ایام سلطنت در خوابگاه من کلام الله
نهاده بود چون بخفتن رفتم خیال کردم که درینجا قرآن شریف داشته است چسان بخسپم یا کلام مجید
را در مکان دیگر بفرستم اینهم دور از ادب دانسته خود در خانه دیگر رفته بخفتم حق سبحانه تعالیٰ
جل شانهٗ به سبب تعظیم کلام مقدس گناهانم به بخشید حضرت خواجه عثمان هارونی میفرمودند
هر که تلاوت قرآن مجید می نماید و بران اعتقاد میدارد چشمانش مدام روشن خواهند بود
و علتے یا نقصانے بدیده او راه نخواهد یافت بزرگے قرآن شریف بر مسندی پیش خود نهاده
نشسته بود شخصے که چشمش درد میکرد آمد و گفت که در چشم من آزار است هر چند علاج کردم
مفید نگردید حالا بخدمت حضرت حاضر شده ام خدا را دعا فرمایند او شان رو بقبله
نشسته بودند بعد دعا کلام الله پیش چشمش در آوردند فوراً آزار دیده او رفع گردید و
فرمودند که در جامع الحکایات نوشته دیدم که شخصے روزگار خود را در فسق و فجور بسر برده بود
چون بمرد کسے او را بخواب دید که بحکم او تعالے در بهشت میرود موجبش استفسار کرد جواب
داد اگرچه در تمام عمر خویش کاری نیکو نه کردم مگر عادتی داشتم که تعظیم کلام مجید بسیار نمودم

هر کجا میدیدم به تکریم می استادم و بر سری نهادم و کسیکه علما را بسبب محبت حق می بیند
او تعالی مثل او فرشته پیدا مینماید که تا قیامت در تسبیح و تهلیل مشغول خواهد بود و بروز بعث
و نشر از قادر مطلق بشفاعت تمام گناه او را عفو خواهد کنانید و هر که با علمای دیندار دوستی
میدارد ثواب عبادت هزار ساله و مقام علیین مییابد در فتاوی ظهیری از حضرت رسول
مقبول صلی الله علیه و آله وسلم روایت است که هر که بنظر ارادت و اعتقاد بسوی علما بیند
یا تا هفت روز بصحبت شان ماند باری تعالی تمام عصیان او را معاف نموده ثواب
عبادت هفت هزار ساله در نامه اعمالش مندرج میکند باز فرمودند که شخصی از علما نفرت
میداشت و چون عالمی را بدیدی رو بگردانیدی چون بمرد رویش بقبله کردند الا سمت دیگر
گردید هر چند که فکر ساختند مفید نشد حیران ماندند بالآخر هاتف آواز داد که چرا شما محنت
بیفائده میکنید این شخص قدر علما و مشائخ نمیکرد و از او شان کراهت و نفرت میداشت
و هر که از آنها نفرت میدارد آن را از هر طرف میگردانیم و روز قیامت آنرا بصورتی
دیگر خواهیم برداشت و در دوزخ خواهیم انداخت و باید که جانب کعبه بنظر ارادت نگاه کند
که یکبار اگر باعتقاد طرف کعبه بنگرد ثواب عبادت هزار ساله و هزار حج در نامه اعمالش
مندرج می شود و هزار حوران در بهشت برای او تعیین میسازند و جانب چهره پیر خود
نگریستن هم ثواب عظیم است در معرفت المرید حضرت خواجه عثمان هارونی رضی الله عنه ارقام
فرموده اند که هر که یک روز هم با دب و عقیدت خدمت پیر کند در بهشت خدای جل شانهٗ
هزار خانه بخشند و در هر خانه صد حور خواهند بود و روز قیامت بغیر حساب در جنت خواهد رفت
و ثواب عبادت هزار سال خواهد یافت و مرید را لازم است که سخن پیر را بگوش جان بشنود
خصوصاً در باب روزه و نماز وغیره و تا تواند همیشه بخدمت پیر حاضر باشد و اگر پیوسته نتواند گاه
گاهی قدمبوس شود چنانچه زاهدی بود بسیار متقی و پرهیزگار کسیکه نزدش رفتی گفتی که خدای
مقدس در قرآن مجید فرموده که من انسان را برای طاعت آفریده ام نه برای آرام

در راحت پس باید که کاری دیگر نه کنیم چون جان بحق سپرد شخصی او را بخواب دید استفسار کرد که چه پیش آمد جواب داد که باری تعالی عصیانم بخشید گفت بچه عمل گفت که بسبب خدمت پیر خود من بعد خواجه عثمان هارونی رضی الله عنه بچشم تر فرمودند که روز قیامت تمام مشایخ و اولیا گلیم و دلق پوشیده خواهند برخاست و دلق از یک لکه جواهر پر خواهد بود چون از حساب فارغ خواهند گشت و مشرف بشرف بخشش ارحم الراحمین آندم مریدان او لا و والدین خود را بهمراهی خویشتن از پل صراط که راه هزارها سال ست بیکدم گذرانیده در بهشت خواهند رسانید این کلام تا اینجا رسیده بود که شیخ شهاب الدین چشتی و شیخ محمد صفهانی و چند دیگر درویش تشریف آوردند حضرت خواجه رح فرمودن آغاز نمودند که هیچ شی در دنیا نیست که در وقدرت قادر مطلق نمایان نبود و بارے حضرت رسول مقبول علیه الصلوٰة والسلام اراده ملاقات اصحاب کهف که مراد از او لیا را امت پیغمبر زمان گذشته است فرمودند و بجناب کبریای آلهی عرض کردند حکم شد که ملاقات شما باین فریق اینجا نخواهد شد مگر آنکه گذرد و باز رجعت شود و در دین شما آورده شوند حضرت فرمودند که پروردگارا از کرم و عنایت تو امید دارم تا بایشان ملاقات کنم ارشاد شد که هر اصحاب مبارک یک یک گوشهٔ گلیمے گرفته بهوا اپار ند پس همچنان عمل آمده هوا اصحاب را بسر غار رسانید ایشان سلام علیک گفتند اصحاب کهف جواب سلام دادند من بعد صحابی رضی الله عنه ذکر ملت سراپا برکت آنحضرت صلعم نمودند اصحاب کهف دین احمدی را اقبال و رسالت رسول صلی الله علیه وسلم و وحدانیت حق تعالے اجل جلاله و ایمان را اقرار و عذر تشریف آوردن اصحاب با جمال ساختند بعد این کلام خواجه رح فرمودند که چیزے از قدرتش بیرون نیست و انسان را باید که از حکم او تعالی منحرف نباشد باز گریان شده فرمودند که روزے بخدمت حضرت خواجه عثمان هارونی رضی الله عنه حاضر بودم و چند درویش دیگر هم بمجلس نشسته بودند شخصے ضعیف آمد و سلام کرد حضرت بسے تعظیم او کرده برابر خود جا دادند

از نشست حضرت استفسار حالش کردند گفت که از سی و پنج سال پسرم گم شده و هنوز
خبرش نیافتم و در جستجویش باین حالت رسیدم و از همه تدابیر عاجز شده بخدمت عالی حاضر
گشتم جناب والا برای وصال با فرزندم دعا فرمایند حضرت چون این سخن گوش
فرمودند تا دیر غور و تامل فرموده با حضار مجلس ارشاد کردند که شما دعا کنید تا پسرش
دستیاب شود حسب الایما همه دست بدعا شدند هنوز دعا ختم نگردیده بود که کار آن مرد
ضعیف بانجام رسید یعنی حضرت انرا فرمودند که بخانه خود رفته با پسر خود ملاقی شو
او رخصت گردیده در راه مژده آمدن پسر خود شنیده و چون بمکان رسید بصارتش که
همچو حضرت یعقوب علیه السلام از کار باز مانده بود از وصال یوسف گم گشته اش
روشنائی یافت در فی الحال با پسر خود بخدمت حضرت خواجه عثمان هارونی رضی الله عنه
حاضر گشت حضرت از ان شخص پرسیدند که کجا بودی گفت که در فلان دریا بقید
دیوان افتاده بودم امروز بزرگے همشکل حضرت در آنجا رفتند و بدست خاص زنجیرها
کشاده مرا بچشم بند کردن و بپای خود پای نهادن را فرمودند چون چشم بند کردم
خود را بر ساحل دریا یافتم آن مرد تا اینجا گفته بود که حضرت خواجه عثمان هارونی رحمة
الله علیه انگشت بر لب نهادند او خاموش شده بر قدم اعلی افتاد خواجه رح باز فرمودند
که از ایشان قدرت حق پوشیده نیست و از روایت کعب در بیان تولد حضرت
رسول مقبول علیه الصلوٰة والسلام منقول ست که خدای تعالے فرشته بنهایت جمیل و حسین
جائیل نام آفریده که دوام کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله را در زبان میدارد
و او را دو دست است یکے جانب مشرق و دیگر سمت مغرب و شب و روز در اختیار
اوست چون روشنی میکند روز می شود و چون تاریکی میکند شب و اگر یکے میکشاید
یکے می ماند شدن دیگر محال بود و لوحے پیش او نهاده و از روشنائی سفید برو
چیزے رقم شده چون او در وے افزاید شب می کاهد و چون کم میاند شب می افزاید
بالا

بنا براین روز و شب پیوسته کم و زیاده میباشد بعد ازین خواجه رح آبدیده شده فرمودند
که این چنین حالات را بجز خدا و رسول کسے نمیداند و همچنین فرشته ایست او دو دست
دارد یکے بر زمین و دیگرے بر آسمان در قبضهٔ اول آب است و در اختیار ثانی هوا ازین
هر دو اگر کدامے از اعتدال زیاده شود تمام عالم یا بلغزد یا غرق گردد و کوه قاف نزد
رب المعبود بزرگ ترین کوه هاست و جمله اشیاء دنیاوی بر وے موجود است و در قرآن مجید
خبرش داده شده و فرشته قوقایل نام است تسبیحش کلمهٔ طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله
است و وقتیکه رحیم حقیقی آرام و آسایش رعایا میخواهد قوقایل را برائے کشادن
دست می فرماید و اگر آن قهار را عتاب مد نظر میباشد به بند کردن دست ارشاد میکند
آندم تمام دریا و چشمها خشک می شوند و آب بسیار کم در دنیا می ماند گویا دستهایش
نیستند بلکه رگهاے زمین اند که چون دستها را می کشاید رگهاے زمین کشاده می شود
و چون بند میکند بند می گردد

ذکر بعض کلمات فرمودهٔ حضرت پیر و مرشد خواجه رح از کتاب اخبار الاخیار و مونس الارواح

دل عشاق آتش است آنچه در وافتد بسوزد و آتش از و تیز تر نیست و حالش مانند انهار
و جوها ست که تا در دریا نمی آمیزند ناله مینمایند همچنان دل عشاق ست که تا با صل خود
واصل نمی شود آه و فریاد می سازند پس از وصل آواز هم بر نمی آید و درین دنیا دوست
خدا چنان مستغرق دریاے وحدت میباشند که اگر لحظه هم از یاد حق غافل شوند هماندم فنا
گردند و دوست آنرا میگویند که با وصاف سه گانه موصوف باشد که در وے این اوصاف
باشند اول سخاوت مثل دریا دوم مهر چو مهر سوم تواضع مانند زمین و صحبت نیک بهتر است
از کار نیک و صحبت بد بدتر از کار بد و توبهٔ مرید آن زمان مستحکم خواهد بود که تا سی دو سال
گناهے بنامهٔ اعمال او ثبت نباشد و فرمودند که مرشدم ارشاد نموده اند که انسان مستحق

نفور شود اگر علاقہ بدنیا ندارد و کمال مرتبہ عارف آندم ست کہ از عرش تا تحت الثرے
درمیان دو انگشتہای خویش معائنہ کند و ای طالبان از گناہ و عصیان شما را آن قدر
ایذا نخواهد رسید چندانکہ از خوار و بیقدار داشتن برادر مومنین و مسلمین و علامت معرفت
حق نفور از خلائق و سلوک دائی و خاموشی لازمی و در عرفہ فرقہ الیست کہ درمیان ایشان
و حق جل جلالہ پردہ نمی ماند و چهار چیز گوہر نفس ست اول درویشی کہ مثل توانگریست ثانی
گرسنگی کہ چون آسودگی است ثالث غم والم کہ مانند خرمی ست رابع اگر کسے با و
بدی نماید در عوض او نیکی کند شعر بدی را بدی سهل باشد جزا ٭ اگر مردے احسن الے
من اسا ٭ و وقتیکہ طالب بودم طواف کعبہ می نمودم اکنون کہ واصل بحق شدم کعبہ
طواف من می نماید و باید کہ از نفس دشمنی کرد او خلاف شرع و عاصی دوستی نورزد
وقتیکہ حضرت آدم علیہ السلام از بهشت راندہ شدند چنان گریہ و زاری آغاز یدند
کہ تمام اشیا نوحہ و فریاد گرفتند بجز زر و سیم خداے جل و جلالہ از آنها استفسار سبب
فرمودند جواب دادند کہ بر عاصیان او تعالے از چہ گریستیم بے سود ست حق تعالے
و تقدس ارشاد نمود کہ بعزت و جلال خود فرامودم تمام چیزها فرمودم و آدم را محبوب تو
ساختم و در ریاحین نوشتہ کہ روزے جناب رسالت پناہ علیہ الصلوۃ والسلام بجماعتے
گذشتند کہ خندہ دندان نما میکردند حضرت فرمودند السلام علیک اوشان تعظیم
استادہ جواب سلام دادند و قدمبوس شدند حضرت فرمودند از گور نجات یافتید
جواب دادند نے ارشاد شد کہ مگر از حساب قیامت و خوف دوزخ فارغ گشتید
گفتند نہ فرمان گردید کہ شاید از شرف بشارت جنت و امن بعذاب الٰہی مشرف
گردیدند از ان ہم انکار کردند فرمودہ شد کہ از کدام خوشی چندان مے خندید
آنها جواب ندادند نگاشتہ است کہ از ان روز کسے آنها را جای خندان ندیدہ و در
اسرار الاولیا نگاریدہ است کہ روزے حضرت خاتون پاک دامن رابعہ بصری

وشیخ حسن بصری و مالک دینار و شقیق بلخی باهم نشسته بودند و سخن در باب صدق عشق
مولی روان شد هر کس حسب حوصلهٔ خویش سخنے بیان کرد چون نوبت بحضرت رابعه
بصری رسید فرمودند که درحقیقت عاشق صادق همان ست که هرچند درد و ایذا و تکالیف
شاقه باو رسد آنهمه را هیچ نفهمیده بمشاهدهٔ جمال دوست مستغرق باشد روزی صاحب
حالی بر قبرے نشسته بود و اهل تربت بعذاب گرفتار و ناله و آه مینمود بزرگے صاحب دلے
دیگر برو گذشت و فریاد مرد و در دلش چنان اثر ساخت که فوراً جان بحق داد و بعد لحظه
آب گشته روان شد ای عزیزان اگر از حال مردگان معذب آگاه گردید غالب که همچو
نمک آب شوید

ذکر بعض خوارق عادات و کرامات حضرت خواجه معین الدین چشتی رحمة الله علیه

وقتی حضرت خواجه رح بمشغولی نشسته بودند مریدے آمد و بیان کرد که بادشاه اینجا مرا
بے قصور خارج البلد میکند حضرت استفسار کردند که بادشاه کجاست گفت برای سیر بیرون
شهر رفته است فرمودند که چه باکست در امان باش زیرا که شاه از اسپ افتاد و بمرد
چون از آنجا بیرون آمد خبر فوت شدن بادشاه بگوش آن کس رسید و شادان بر خانه رفت
و حضرت قطب الدین بختیار اوشی میگویند که بیست سال بخدمت حضرت بودم الا گاهی
حضرت را مستدعی صحت و تندرستی خویشتن ندیدم بل بارها شنیدم می فرمودند
که خدایا درد و مصیبت مرا عنایت فرما گفتم که این چه دعاست ارشاد گردید که ارحم الراحمین
آفرینندهٔ آسمان و زمین چون اهل اسلام را درد و ایذا مرحمت می فرماید علامت درستی
ایمان اوست و آن کس از معاصی چنان پاک می گردد که گویا امروز از شکم مادر خود زائیده
حضرت قطب الدین بختیار اوشی قدس سره می فرمایند که روزی بنده و شیخ اوحد الدین
کرمانی و شیخ شهاب الدین سهروردی بخدمت حضرت پیر و مرشد حاضر بودیم شمس الدین التمش
تیر و کمان گرفته از آن سمت بر آمد چون حضرت او را دیدند فرمودند که این طفل بادشاه دهلی

خواهد گردید و آخر همان پیش آمد روزی حضرت در جماعتی نشسته بودند و در باب فقر و سلوک
ذکر می فرمودند ناگاه بسمت راست نظر فرموده ایستادند و نشستند همچنین چند بار اتفاق افتاد
حضار مجلس حیران ماندند الا کسی یارای پرسیدن نداشت چون محفل برخاست حضرت
قطب الدین از خواجه رحمة الله علیه استفسار نمودند که این نشست و برخاست از چه بود
فرمودند که آنجانب تربت مقدس حضرت پیر دستگیر خواجه عثمان هارونی رضی الله عنه
بود چون جانب نظرم می افتاد مرقد منظرم می آمد بی اختیار می ایستادم و حضرت
خواجه رح بشب گاهی نمی خفتند و وضو ناقص نمی شد الا بحاجتهای بشری و چون
از مراقبه چشم می گشادند اگر اول بر فاسق نظر می افتاد او توبه و استغفار می ساخت و اگر
بر کافر اسلامش نصیب میگردید از حضرت قطب الدین بختیار اوشی نقل است که روزی
حضرت خواجه رح دعا می فرمودند الهی تا معین الدین مریدان و فرزندان خود را با خویشتن
ندارد در بهشت نباشد التماس کردم که از فرزندان کدام گروه مراد است ارشاد شد که
خلفا و مریدان شان و ایشان را تا نهایت و حضرت خود میفرمایند که روزی
بطواف کعبه مشغول بودم از غیب آواز داد که ای معین الدین حقتعالی می فرماید
که از تو خوش شدم و ترا بخشیدم از من نزد تو بخواهی خواستم و گفتم چون مرا بخشید عین
عنایت و مهربانی ست اما عرضی دیگر هم دارم اگر بپایه قبول رسد حکم شد بطلب گفتم
عاجز نوازا مریدان و ارادتمندانم را نیز بخش هاتف گفت که اوشان را نیز بخشیدم
خاطر جمع دار و آنحضرت را کلام الله خوب حفظ بود و هر روز دو ختم می فرمودند در هر ختم
سروش غیب آواز میداد که ای معین الدین ختم تو قبول بارگاه کبریائی گردید روزی
خواجه عثمان هارونی رضی الله عنه خواجه رحمة الله علیه را بجای خود نشانیده می فرمودند
هر که خرقه درویشی پوشد کار درویشان کند و آن بر داشت رنج و مسکینیت و فقر و فاقه است
و چون محبت غربا و فقرا با درویش زیاده شود باید دانست که او کامل گردید من بعد

روزی

فرمودند خدایا معین الدین را قبول کن و یکی از مقربان بارگاه خود ساز فی الفور از هاتف
غیب آواز داد که نام معین الدین در ذیل محبوبان خود نوشتیم و او را سرگروه مشائخان
گردانیدیم میگویند هر که سه روز هم از صدق ارادت حاضر خدمت میشد به برکت خواجه
معین الدین رحمة الله علیه ولی الله و صاحب کشف و کرامات میگردید منقول است
که در بغداد شریف هفت تن از قوم ترسا نهایت مرتاض بودند و تا شش ماه چیزی
نمی خوردند و بعد عرصهٔ مذکور از یک لقمه افطار می نمودند هزاران مردم معتقد
شان بودند روزی بطور امتحان یا معارضه بخدمت حضرت خواجه رحمة الله علیه حاضر
شدند نظر کیمیا اثر افتادن همان بود و لرزیده بر قدم افتادن شان همان حضرت
فرمودند ای مشرکان با آنکه قدرت او تعالی می بینید آتش را که مخلوق اوست می پرستید
جواب دادند از آتش می ترسیم که روز قیامت در جحیم ما را بی عزتم نه سازد و ما را
نه سوزاند فرمودند که این مراد شما از عبادت حق تعالی حاصل خواهد شد نه از عبادت
آتش ترسایان گفتند که شما خدا را میپرستید اگر آتش شما را نه سوزاند ایمان بیاریم و اسلام
پذیریم فرمودند که ما را چه بلکه پاپوش ما را نیز آتش نتواند سوختن و فوراً پای پوش
مکرم در آتش افگنده دعا فرمودند خدایا عزت و حرمت بدست تست چنان نه شود
که پای پوشم بسوزد و این بیدینان بگروند همانا دم آتش سرد گردیده و داغی هم
بپای پوش اقدس نرسید چون کفار این کرامت دیدند فی الفور ایمان آوردند
و به اکرام اسلام مکرم گشتند بارے خواجه رح در شهرے گذشتند که ساکنانش
از مسلمانان نادان میگفتند چون کافرے دید با همجنسان خود بیان نمود که اینجا چند
مسلمان آمده اند از قیام ایشان آب و هوای این شهر خراب خواهد گردید بمجرد
اصغای این کلام جمله کفار مسلح گشته باراده دیگر جمع آمدند اما بفور نگاه گفتن گرفتند
که مایان تابعدار حضرتیم بخدا کرم به ما باشد و مسلمان شده ایمان می آریم حضرت پیر و مرشد

همه را یک قلم کلمهٔ طیبه و کلمهٔ شهادت تلقین فرمودند و به یمن قدوم میمنت لزوم آن
کفرستان بالکل اسلامستان گردید چون حضرت متوجه اجمیر گشتند براه لاهور به دهلی
رسانیدند چون از ازدحام و هجوم خلایق زیاده شد از آنجا عنان عزیمت سمت اجمیر گردانیدند
آنزمان دران نواحی فی الجمله اسلام رونق پذیر بود قطب الدین سید حسین را بر خدمت
داروغگی اجمیر مقرر فرموده بودند ایشان قربت قدوم اقدس حضرت خواجه را غنیمت
فهمیده از خدمت بابرکت فیضها می گرفتند و قبل تشریف بردن ایشان اکثر کسان
مسلمان شده بودند و کسانیکه اسلام می پذیرفتند بطور جزیه و نذرانه علی قدر مراتب
پیش می نمودند چنانچه اکنون هم این رسم جاری ست که پیش سجاده نشین حضرت چیزی
بطریق نذرانه می نهند [illegible] خواجه رح دوباره رونق افزای
دهلی گشتند تا که موضع نامدن بنام فرزند خویش شیخ فخر الدین معافی کنانند خیال باید ساخت
که سلطان شمس الدین التمش [illegible] قطب الدین بختیار اوشی بود اگر خادم خواجه رح
هم میرفتی سلطان [illegible] خدمت کردی اما اکثر اولیای الله
حکومت و حشمت را [illegible] حضرت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم
باوجود چندین حشمت و اجلال [illegible] خود از بازار خریده می آوردند القصه
این فرقه عاجزی و راستی و دیانت را شعار خود میدارند و چون حاجتی باکسی
نباشد آنرا از و پنهان نمیدارند چرا که چیزی از باریتعالی پنهان نمی ماند پس چون
بخالق ظاهر است از مخلوق پوشیدن چه حاصل لهذا خواجه رح نیز برای رهنمای
مریدان خویشتن تشریف آوردند و همچنین رونق افروزی رسول الله صلی الله علیه وسلم
از مکهٔ معظمه بمدینهٔ منوره نه از خوف کفار بود بلکه چندین فوائد درین بود هدایت خلق الله
و شرف زمین مدینهٔ منوره و عظمت قوم انصار و امتحان شان و اختیار کیان و عذاب
اجنا دید آنجا و علی هذا القیاس و از مناقبات خواجه رح است وقتیکه ایشان در اجمیر

سقیم بودند شخصے کاشتکار آمده عرض نمود که کشت من حاکم اینجا ضبط کرده میگوید که تا فرمان
بادشاهی نه آوری از حاصل اراضی خرمهرهٔ نیابی لهذا امداد حضرت میخواهم که از خرچ
اِرسال نجات یابم زیرا که وسیلهٔ روزی جز این ندارم فرمودند که بعد این حاکم چه خواهی کرد
گفت آنچه حکم شود فرمودند که اگر فرمان استمراری دستیاب شود تکالیف دائمی اندفاع
پذیرد گفت اگر جناب بحضرت قطب الدین نامهٔ سفارش ارقام فرمایند البته فرمان
استمراری یا میعادی میسر گردد حضرت بعد غور و تامل فرمودند اگرچه از سفارش کار تو
برآمدن آسان است الا او تعالےٰ و تقدس مرا تعین برای کار رت فرمود لهذا بیا و
همراه من شو و همانده خواجه رح عازم دهلی گشتند و قبل ازین چون حضرت میرفتند
حضرت قطب الدین رح را اطلاع می فرمودند و بتاریخ معهود بادشاه و حضرت قطب الدین رح
برای پیشوائی بیرون شهر تشریف می آوردند الا این بار اطلاع نه فرمودند اتفاقاً
شخصے بخواجه ملاقی گردیده و او دویده بحضرت قطب الدین رح اطلاع داد ایشان
متعجب و متحیر ماندند الا فوراً نزد بادشاه رفته حال شنیده بیان فرمودند و خود به پیشوائی
تشریف بردند و بادشاه نیز بعد تیاری مع افواج و جلوس شاهی باستقبال آمد خواجه
قطب الدین رحمة الله علیه را بدریافت و بسبب تشریف آوری بے اطلاع نهایت
اضطرار بود مگر از هجوم کسان موقع یافته نشد بعد رخصت بادشاه و دیگر کسان حضرت
قطب الدین رح عرض نمودند که اگر گاہے رونق افروز این دیار میگشتند بندگان
بشرف اطلاع مشرف می شدیم الا امسال چه وجهش و ازین هم کمال انتشار داریم
انتظار قب که وجهش بیان فرموده آید خواجه فرمودند که برای مراد این کس و حالش از
سر تا پا ارشاد فرمودند حضرت قطب الدین رح زیاده تر حیران ماندند و گفتند یا حضرت اگر
خادمی از خدام اقدس بسلطان گفتی ممکن بود که این کس بمراد خود رسیدی چه جای آنکه
حضرت پیر و مرشد خود بدولت تشریف ارزانی فرمودند حضرت فرمودند درست است

الا اهل اسلام در زمان ذلت و غربت گونه قربت از رحمت حق میداد و حینیکه این
شخص نزدم آمد بسیار محزون بود چون مراقب شدم و بحضرت بارتیعالی عرض نمودم
حکم شد که شریک رنج او شدن عین بندگی و عبادت است پس بطمع کمال خود تا اینجا
آمدم و بر هر قدم که این شخص خوش باشد ثمرهٔ آن بمن چندان عنایت میگردید که ثواب
عبادت آنجا برابرش نتواند شد اگر سفارش کردمی کارش بر آمدی مگر فائده من نگشتی
بمجرد اصغاے این کلام فیض انجام حضرت قطب الدین رح خاطر جمع شدند و
در دلیل العارفین خواجه قطب الدین رح می نگارند که بعد ازین گاهے بدهلی تشریف
نیاوردند و در همین سال بجامع اجمیر تشریف داشتند و بنده نیز براے قدمبوس
رفته بود و دران مجلس جمله مریدان و اقرباے حضرت حاضر بودند ارشاد شد مرگ جسر است
که دوست را با دوست میرساند و نسبت آن فزائی نامند که یاد یار محب از قلب باشد
نه صرف از لسان که ذکر زبانی اعتباری ندارد و در ذکر محبت نوشته که بارتیعالی می فرماید
چون ذکر بر تو غالب میگردد من بر تو عاشق می شوم و فرمودند که مزارم همین جا خواهد شد
و امسال سفر آخرت در پیش دارم و این امر بشیخ علی سنجری فرمودند فرمانے بنویسید
که من خلافت و مسند خواجگان را بقطب الدین دادم چون منشور مرتب گشت بنده
طلبیده شدم چون آداب بجا آورده قریب تر رسیدم حسب ارشاد نشستم و حضرت
بر سرم کلاه و عمامهٔ مقدس نهاده خرقه مبارک پوشانیدند و بدستم عصاے همایون دادند
و بعد آن قرآن شریف و نعلین عنایت فرموده ارشاد نمودند که این امانت از رسول مقبول
صلی الله علیه وسلم بخواجگان من رسیده و از او شان بمن گردیده و هنوز در امانت
موصوف خیانتے نرسیده و حق امانت کما حقه بجا آورده ام حالا بشما میدهم خبردار خبردار
حق این ادا خواهید نمود و چنان نکنید که روز حشر موجب خجالت و ندامت ما شود و
دستم گرفته بسوی آسمان نظر کرده بمن فرمودند که ترا حوالهٔ او تعالی دادم و احوال نزدیک

له از وقت مردم زیاده اقوی صاحب ۱۲

ددو رساختم واز دشت معنوی عبور ساختم و من بعد ذکر چهار گوہر که مشتہر شده بود فرمودند خواستم که رخصت شوم درین اثنا حضرت خود فرمودند که بروید و جائیکه باینده بامراد باشید بنده آداب بجا آورده رخصت شدم و در دہلی رسیدم و از آن روز بعنایت حضرت رجوع ہر ادنی و اعلی ابن گردید در مونس الارواح نوشته که حضرت قطب الدین بعد از عنایت گردیدن خرقهٔ خلافت تا بست روز در اجمیر ماندند و پس ازان در دہلی تشریف آوردند و بعد از عرصهٔ بست یوم خبر وحشت اثر ہوش ربا جانگزا اعنی رحلت حضرت خواجه معین الحق والدین قدس سرہم سامعه خراش گردید واضح باد که درین مقام مصنفان اشجار الجمال و مونس الارواح و اخبار الاخیار مختلف می نگارند بعض قائل تاریخ ششم ماه رجب سنه شش صد و سی و سه ہجری نبوی اند و بعض قائل ماه ذیحجه سنه شش صد و سی و دو ہجری نبوی و بذہن ناقص حقیر قول اول بمرتبهٔ تصحیح میدر آید و تاریخ رحلت حضرت بقاعدهٔ ابجد بدین الفاظ برمی آید آفتاب ملک ہند و پس از مرگ خواجه رحمة الله علیه بجو حضرت ذوالنون مصری برپیشانی آبنی الفاظ عربی مرقوم بود حبیب الله مات فی حب الله یعنی دوست خدا درمحبت حق بمرد و عمر حضرت نود و شش سال و مدت قیام حضرت در اجمیر چهل و نه سال ست و در سنه پنج صد و سی و ہفت ہجری خلافت یافتند و در سنه پنج و صد و ہشتاد و سه ہجری در اجمیر تشریف آوردند و مزار شریف اندرون بلدهٔ اجمیر ہست در زمانهٔ سابق عمارت روضهٔ مبارک از خشت بود بعد ازان از سنگ گردید بیشتر مخدوم خواجه حسین ناگوری آنجا عمارت بنا کنانیدند و پس ازان دیگر ملوک و اہل حاجت تعمیر ساختند ہنوز کرامات حضرت ہمان سان ہست چنانکه در زمان حیات بود و در ماه رجب ہر سال بسیار کسان از بلاد و بدان دور و دراز بتقریب عرس مقدس می آیند ہنگامیکه حضرت مراحل بیابانے دار باقی گشتند اکثر اولیاء و اکابران عہد ہمین واقعه دیدند

که حضرت جناب رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم به همراهیان خویش می فرمایند که دوست خدا
از دنیا می آید من باستقبال او آمده ام و بزرگی خواجه را بخواب دیده احوال پرسیدند
ارشاد فرمودند که چون مرا زیر عرش بردند آواز آمد که ای معین الدین چنان مخوف چرا
هستی جواب دادم که از جباری و قهاری تو فرمان گشت که هر که بتاریخ دهم ذیحجه سورة
الفجر بخواند او را خوف نباید بر دجایگه بخواهی بمان این ملک بقا از نعمتهای من پر ست

ذکر قبیله داری و عیالداری حضرت

از کتاب مونس الارواح و اشجار ابجال بعض میگویند که حضرت کتخدا نشدند و بعض قائل
اند که کتخدا گشتند الا اولادی نبود مگر هردو اقوال بپایه صحت نرسیده و درست این که
حضرت متاهل هم گشتند و اولاد هم از او جد بود در کتاب اخبار الاخیار مصنفه شیخ عبد الحق
دهلوی مرحوم نوشته که حضرت دو نکاح نمودند اول با خاتون عصمت بدین نوع نکاح گردید
که چون حضرت بار اول از اجمیر بدهلی تشریف بردند و از آنجا باز با جمیر رونق افروز
گشتند سید وجیه الدین مشهدی عموی سید حسین مشهدی داروغه اجمیر صبیه داشتند
بغایت حسین و جمیل خلیق و لطیف بالغ بودند در فکر نسبت او پریشان می ماندند ناگاه شبی
بخواب دیدند که حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه می فرمایند ای وجیه الدین بشارت حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم است که عقد شرعی عصمت با خواجه معین الدین حسن سنجری
به بندید چون سید صاحب بیدار گشتند فوراً بخدمت خواجه رح حاضر شده ماجرای خواب
عرض نمودند ارشاد شد که اگرچه عمرم بسیار گذشته و ضعیف شده ام الا حکم حضرت بسر و چشم
قبول است پس نکاح گردید و حال ازدواج ثانی چنین که شبی خواجه بخواب دیدند که
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم می فرمایند ای معین الدین با آنکه تو حامی و ممد دین من
هستی الا عمده ترین سنتی را ترک ساختی و اتفاقاً همان شب ملک خطاب حاکم بیتلی بر کافران
حمله کرده دختری کدامی راجه آن نواحی گرفتار کرده صبح آن نذر حضرت گذرانید خواجه رح

تعمیل حکم شب قبول فرموده نامش امة الله نهادند و از بطن خاتون امة الله دختری مسماة بحافظه جمال زائیده شد و شوهر ایشان شیخ رضی الدین بودند و قبر مقدسه حافظ جمال پائین تربت فلک رتبت پدر بزرگوار خود هست و مقبرهٔ شیخ رضی الدین در قصبه از مضافات ناگور بر کنار حوضی واقع است و سه صاحبزادگان شیخ ابوسعید و شیخ فخر الدین و شیخ حسام الدین بودند بعض میگویند که این هر سه صاحبان از بطن خاتون امة الله اند و بعض قائل اند که از بطن خاتون عصمت و شیخ سید محمد گیسودراز که مرید حضرت نصیر الدین قدس سره اند مع گروهی برین متفق اند که این هر سه برادران فرزند خاتون عصمت اند و سید شمس الدین طاهر مع یک فرقهٔ درویشان میگویند که شیخ ابوسعید از خاتون عصمت و شیخ فخر الدین و شیخ حسام الدین از بطن خاتون امة الله اند والله اعلم بالصواب و شیخ فخر الدین که بغایت بزرگ و صاحب جمال بودند و موضع ماندل که در حوالی اجمیر است جاگیر ایشان ست بعد وفات خواجه پس از بیست سال بموضع سروار حضرت فخر الدین رح انتقال فرمودند و تربت شریف همانجا بر کنار حوضی است و شیخ حسام الدین صاحبزادهٔ خورد اند در طفولیت غائب شده تا ایندم الان آمیختند شیخ فرید چشتی فرزندزادهٔ قاضی حمید الدین ناگوری از پدر خود نقل می نمایند که بعد از ولادت فرشندزادگان حضرت خواجه رح از راه مزاح ارشاد فرمودند که چون ایام شباب بود اشیا مطلوب بی دعا و طلب از بارگاه باری عنایت شدی و حالا که ایام پیری بر ما غلبه کرد چیزی که میخواهیم با وجود استدعا بدیر می یابیم و این زحمت بنده جواب دادم که یا حضرت بر ضمیر منیر اظهر و روشن ست که چون حضرت عیسی علیه السلام در شکم بودند حضرت مریم رضی الله عنها بی منت غیری در محراب فواکه بی فصل مهیا یافتند چون حضرت ممدوح تولد گشتند حضرت مریم رضی الله عنها حسب معمول بتلاش میوه رفتند الا نیافتند بل فرمان شد که یا مریم برو و درخت خرما را برای دستیابی ثمره اش بجنبان

[illegible]

حضرت این تفاوت را خیال فرمایند حضرت جواب دعاگو را بپسند فرمودند و شیخ حسام الدین
سوخته پسر حضرت فخر الدین اکثر به صحبت شیخ نظام الدین بدایونی قدس سره که مزار اقدس در
قصبهٔ سائر بسمت مغرب از گذر اجمیر واقع است می بودند و خواجه معین الدین خرد فرزند
حسام الدین سوخته اند وجهت تفرقه از خواجه رح نام شان اشتهار یافت و قبل از بیعت ریاضت
شاقه اختیار ساختند و بحکم خواجه رح بحضرت شیخ نصیر الدین محمود قدس سره خرقهٔ خلافت
پوشیدند از آنجمله یکی از فرزندزادگان حضرت خواجه بزرگ شیخ بایزید بودند که در عهد
سلطان محمود خلجی از سیاهی جهان باز گشته دعوی فرزندی خواجه نمودند بحکم بادشاه باین
دعوی معلم مدرسهٔ اجمیر رفتند زیرا که ایشان هم عالم کامل بودند و شیخ احمد مجدد نوشته اند
که شیخ بایزید از فرزندیت انکار هم ساخته بودند و بعد عرصه جماعتی از بادشاه عرض نمودند
که شیخ بایزید از خاندان حضرت خواجه رحمة الله علیه نیستند چون بادشاه تحقیق ساخت
از شیخ مخدوم حسین ناگوری مولانا رستم اجمیری و دیگر علمای عصر و فضلای دهر متحقق گشت که شیخ
بایزید از فرزندان شیخ قیام الدین بن شیخ حسام الدین بن شیخ فخر الدین بن حضرت خواجه معین الحق
والدین اند و شیخ مخدوم حسین ناگوری خویشاوندی نسبت اولاد خود با اولاد حضرت بایزید نمودند
ازین خویشاوندی زیاده تر ثابت شد که شیخ بایزید از خاندان حضرت خواجه رح اند جهان آرا بیگم در نسخهٔ
مونس الارواح نوشته اند که والد ماجد حضرت بادشاه خلافت پناه صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی
دام ملکه را بر سیادت حضرت خواجهٔ معین الحق والدین اطمینان کلی نبود و همواره در تفتیش صحت
سیادت می بودند اگرچه اکثر عرض کردم که حضرت سید حسنی الحسینی هستند الا کما حقه یقین
نمیگردید روزی اکبرنامه ملاحظه می فرمودند و در آن بعض احوال و ذکر سیادت حضرت یافته
کماینبغی مطمئن گردیدند و در نسخهٔ اشجار الکمال نوشته که اولاد خواجه معین الدین خرد بن خواجه
حسام الدین سوخته موصوف در ناگور قیام ساختند و اولاد خواجه قیام الدین بن خواجه
حسام الدین سوخته ممدوح باجمیر سکونت پذیر فتند و بجاے خواجه معین الدین بسجاده نشین

آن مقام گشتند و اندک عرصه گذشت که سجاده نشین آنجا میر نجم الدین بن سید فخر الدین بن
سید محمد بن سید علاء الدین بن سید علم الدین بن شیخ ابو الخیر بن شیخ معین الدین بن خواجه
شیخ بایزید بن شیخ طاهر بن شیخ بایزید بزرگ بن شیخ احمد بن شیخ فخر الدین بن خواجه
معین الحق والدین رح اند و عباد الله را هدایت و رهنمائی می فرمایند و شخصیکه این
کتاب را تالیف و تصنیف نموده باری بخدمت شان رفته بود و این بیت گفته اوست
بیت دلّی ملک هندوستان حضرت خواجه معین الدین ✤ زنسلش بر سر سجاده قائم میر
نجم الدین ✤ احوال خلفاے حضرت بطور بسیار مختصر چون خواجه رح تقسیم ممالک به خلفا
فرمودند حضرت حمید الدین صوفی قدس سره را دهلی و خواجه قطب الدین بختیار را ناگور
مفوض فرمودند وقتیکه ایشان بجاے مقرره خود رسیدند خواجه قطب الدین رح شکوه
نمودند که درینجا مردمان شاغل و خدا طلب نیستند درینجا چه کنم و شیخ حمید الدین صوفی گله
کردند که درینجا مردمان صاحب غرض و طالب اند فرصت عبادت نمیدهند چون خواجه رح
این خبر شنیدند هر دو بزرگواران بجاے یکدیگر فرستادند و بعد ازان ایشان بجای خود
بودند و گله نه فرمودند و حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی بن سید کمال الدین احمد
از سادات چشتی ساکن موضع اوش از مضافات قصبه فرغانه اند و وجه تسمیه نام کاکی این است
که باری در دهلی بسبب عدم رغبت ایشان تنگی معاش بود چون طفلان از گرسنگی فریاد آوردندے
حضرت اشاره سمت حجره نمودندے و ازان نان پخته بقدر قوت لایموت برآمدے و آن
نان را کاک گفتندی و حینیکه ایشان بعمر یک و نیم سال بودند والد ماجد انتقال ساختند
و نصف کلام مجید در حمل از شنیدن تلاوت مادر خود یاد نمودند و نصف بقیه را قاضی
حمید الدین بحکم الٰهی در یکدم یاد کنانیدند و من بعد حضرت خضر علیه السلام ایشان را حواله
امام ابوحفص رح نمودند چنانچه تعلیم علوم ظاهر و باطن ایشان نمودند و بالکلیه تعلیم علوم باطنی
از خواجه معین الحق والملت والدین یافتند و در اشجار الجمال نوشته که بست سال قبل از

بعیت در بحر ریاضت مستغرق شده بودند وصفائی باطن حاصل نموده واکثر با خضر علیه السلام
صحبت داشتند بعد ازان از حضرت خواجه رح بعیت کردند وجزوی از مناقبات ایشان
که در بعد در رساله هذا بیان گشته بران اختصار کرده شد باری در ماه صفر روز جمعه مع هفتاد
مریدان صاحب کمال از مسجد بمکان تشریف می آوردند جائیکه اکنون روضه شریف
هست استاده فرمودند که ازینجا بوی عشاق می آید مالکش اگر بفروشد بگیرید مریدی رفته
مالکش را بیاورد وآن سرزمین را حضرت ازو برضا ورغبت خریده جای مزار خود معین
فرمودند وهمه مریدان جای مزار خود نشان نموده بمکان تشریف آوردند در شب عشره
ربیع الاول خادم را فرمودند که نیاز مولود شریف نمایند وهر سال محفل مولود شریف
بمکان حضرت میگردید وتمام مشائخان شهر آمده مولود شریف میخواندند وقوالی نامزد
میر محمود بود چون حضرت او را دیدند فرمودند کسی که این لائق صوفیان است الغرض در شب
غره سماع آغاز گردید ووجد به ذوق وشوق تا تاریخ دهم ماه مذکور ازان هفتاد مریدان جان بحق
تسلیم نمودند وفاتحه ایشان شده وتاریخ دهم بمکان الشیخ علی محفل بود وبر دولتخانه حضرت
هم مجلس بود چنانچه از سماع بیهوش گردیدند دران عالم بیهوشی بسبب اخلاص ومحبت
بمکان شیخ علی تشریف بردند وقوال غزل آغاز نمود چون این شعر رسید شعر کشتگان
خنجر تسلیم را هر زمان از غیب جان دیگرست ❊ ازین بسیار ذوق فزود وبیخودی بدرجه
غایت غلبه کرد وهمانشان رونق افروز خانقاه گردیدند ودرهمان حالت بتاریخ چهاردهم
ماه ربیع الاول سنه ۶۳۴ شش صد سی وچهار هجری رحلت فرموده دار البقا گشتند ومزار
مقدس در دهلی کهنه زیارتگاه خلائق است ذکر شیخ حمید الدین ناگوری مرجع اهل سلوک
وطریقت مخزن ولایت وشریعت سالک مسالک ترک وتجرید عارف معارف توکل
وتفرید امیر مملکت حقیقت پیر طالبان طریقت محمد عطا الملقب به سلطان التارکین شیخ و
صوفی حمید الدین ناگوری قدس سره از خلفای عظام خواجه رح بودند واز خاندان سعید

بن زید که یکی از عشره اصحابهای بهشتی اند پیدا گشتند و عمرشان چنان دراز بود که تا وقت حضرت
سلطان الاولیا شیخ نظام الدین رح زنده بودند منقول ست که روزی خواجه معین الحق والدین
فرمودند که اینده‌م در قبولیت کشاده است هر کس چیزیکه خواهد بباید چنانچه یکی مستدعی دین
گشت و دیگر طالب دنیا خواجه رح با صوفی صاحب ممدوح فرمودند که شما میخواهید که در دین
معزز و مکرم باشید گفتند بنده چه‌چیست که گستاخی نماید اراده والا انه همه اولی حضرت در شان
ایشان فرمودند تارک دنیا و فارغ عن القضا سلطان التارکین حمید الدین ناگوری همین
لقب شان گردید و چون خواجه رح بسوی قطب الدین قدس سره اشاره نمودند ایشان
هم همان جواب دادند که صوفی صاحب گفته بودند و صوفی رح در موضع سوالی که از مضافات
ناگورست چند طناب زمین بدست شریف میکاشتند و آن یک خرمهره دیگر نمیگرفتند خواجه رح
می فرمودند که مابین اولاد ما و شما فرقی نیست چنانچه بعد خواجه در میان اولاد حضرت رضی الله
عنه و صوفی رح خویشاوندی ها گردید و صوفی رح در ۶۷۳ه شش صد و هفتاد و سه هجری
بتاریخ بست و نهم ماه ربیع الآخر رحلت فرمای دار السلام گردیدند و مرقد شان متصل
شهر لوهار پوره در ناگور واقعست ذکر شیخ محمد یادگار رحمه بیشتر احوال ایشان بیشتر نوشته شد
لهذا زیاده نوشتن خالی از طول کلام نیست ذکر شیخ غنی لا الا احوال ایشان هم بالا گذشته
از تقاضای قرضخواه و کرامت خواجه رح ذکر شیخ عبد الرحمان فاروقی ایشان خلف
غریب الله در سفر و حضر اکثر همرکاب خواجه می بودند و چنان در خدمت پیر و مرشد
حاضر بودند گویا رتبه فنافی الشیخ حصول بود و مقوله اوشان ست که هر که با درویشان
بعاجزی و انکساری پیش آید خدا تعالی او را بزرگ گرداند و نجات دهد و هر که طعامهای
لذیذ خورد و پوشاکهای لطیف پوشد و غافل خسپد او گاو خر ست و مومن آنکه برخلاف
این باشد ذکر شیخ حسین ایشان اهل کشف و کرامت بودند و قول شان بود که خدایا
نه شوق جنت دادم و نه غم دوزخ صرف ذوق فضل و کرم تست و آن مرا حاصل است

ذکر خواجه جمال الدین اوشی ایشان اکثر در گوشهٔ عزلت می ماندند و نهایت مجذوب بودند و قول
شان اینست که علامت دوست حق اینکه که همیشه تمنای تنهائی دارد و عادت نیک کسے دیده بے تامل
برو عمل نماید و از نکوهش دیگران عبرت پذیرد و طالب فنا جز اهل عاقبت کسے نمی باشد
و هر که از لذائذ دنیا متمتع گشت از نفائس عقبی محروم ماند ذکر مولانا ضیاء الدین که فاضل
علم فلاسفه بودند بالا گذشته ذکر شیخ اوحد الدین کرمانی ایشان نهایت مجاهده
و ریاضت می نمودند مقوله ایشان ست که تا مقدور هر کس را کوشش دین و دنیا باید
و آنکه در دنیا زهد اختیار کرد و طمع را بموجب این شعر سعدی شیرازی قدس الله تعالیٰ
سره ~ طمع را سه حرف است و هر سه تهی ÷ نگردد از ان طامعان را بهی ÷ ترک نمود
تمام خلق محتاج او خواهد شد ذکر مولانا بهاؤ الدین ایشان درویش کامل بودند فرموده اند
که دل عاشق خزانه ایست پر از حکمتهائے الٰہی چون در حکمت بسته شود عارف بمیرد
و دلی که خواهش نفسانی ندارد ... قربت حق او ذکر دوست زیاده نمودن موجب
خوشنودی اوست ذکر شیخ ... صفاهانی ایشان بر مقام فنا فی الله بودند و مقوله ایشان
است هر که طمع کرد جهان حق فراموش نمود و پاک شد ترک دنیا سنت افضل ست و صحبت حق فرض الکل
ذکر شیخ حسن ایشان بر مقام فنا فی الرضا بودند فرموده اند که خوشدل همان ست آنکه بجوع همت
باری تعالیٰ دارد و محبت او تعالیٰ بر محبت تمام دیگران غالب باشد و دوری از دنیا موجب قربت خداست ذکر
شیخ برهان الدین چشتی ایشان فرموده اند که جای بخطر تر از جنت نیست ذکر شیخ محمد واحد چشتی ایشان
میفرمودند که ضمیر مومن در یک ساعت هفت بار متغیر میگردد و دل منافق تا هفتاد
سال یکسان می ماند ذکر شیخ جلال الدین تبریزی ایشان میفرمودند هر که به ماسوائے
الله محبت دارد او خوار ست و در دنیا مارا دو چیز خوش می آید یکی صحبت فقرا و دیگر خدمت
اولیا و هر که از وکار مسلمان آسان شود در اجرش ثواب عبادت سی سال میدهند
ذکر شیخ احمد ابن عبد الواحد برهان ایشان برزبان مقدس میراندند که راه حق دو قدم ست

یکی دنیا و دیگر آخرت چون انسان ازین هر دو بهمت تمام بگذشت بقرب واجب تعالیٰ رسید و فقیر را از جهان استغنا باید ذکر شیخ سلیمان ایشان مریدان خود را تلقین فرمودندی که هر که در پناه توبه آمد گویا او در نهار عصمت جا گرفت و محبت آن را نامند که جز دوست بکسی علاقه ندارد ذکر شیخ مولانا بهاء الدین ایشان می فرمودند طالب صادق را از ذکر حق سیری نمی گردد و بغیر شغل آرام نمی باشد ذکر شیخ بهاء الدین محمد البغدادی مقوله ایشان ست که بلند ترین مقامها خوف ست و احمق ترین انسانها آنست که گوید یافتن او تعالیٰ اهم ست و کسی او را نیافته ذکر شیخ احمد ایشان می فرمودند که موجب موت اهلی انسان دو چیز است یکی سوال چیزی از غیر حق و دیگر خوف از کم مایگی و عالی همت آنکه بر نفس سرکش غالب آید ذکر شیخ سنجری ایشان می فرمودند که تا درویش ترک شهوت نکند کامل نشود و برین راه آنکس پوید که در دست راست کتاب الله و در دست چپ سنت رسول الله دارد که در روشنی او گمراه نشود و ملول نشود و این جا که اگر ذکر بالتفصیل نموده آید کتاب دیگر باید لهذا بالاجمال تمام ذکر کرده شد

خاتمة الطبع از جانب کار پردازان مطبع

پس از ستایش خداوندی که بضیای وجود فیض آمود رسل و انبیا تاریکی جهل را یکسر زائل فرموده و بواسطهٔ شرف بعثت آنها سلسلهٔ هدایت بتعیین اقطاب و اوتاد از اولیاء کرام و اصفیای اهل باطن ذوی الاحترام قائم گردانیده مژده شنیدن باید که درین ایام نیکو انجام رسالهٔ نافع عام و عجالهٔ مسعود مسمی انام بشرح و بسط تمامی محتوی و منطوی بر سوانح عمری سرخیل خانوادهٔ حضرات قدسیه چشتیه قدس اسرارهم و اسوهٔ اهل الیقین پیشوای دین خواجه معین الحق والدین حضرت حسن سنجری ثم الاجمیری قدس سره و حالات کرامت انتساب و خرق عادات حضرت

از وقت ولادت باسعادت وقدوم شریف بهر مرز بوم وحصول بیعت ظاهری و باطنی
وتشریف آوردن بهندوستان ومعارضهٔ براجه پتهورا والی اجمیر فی الجمله این رساله مذکور
که ترجمهٔ باب سوم است از کتاب هدایة المعین ومونس الارواح وکتاب اشجار الجمال
واخبار الاخیار موسوم به وقائع شاه معین الدین چشتی رح که صاحب استعداد منشی
بابو لال صاحب خلف رشید منشی کشوری لال صاحب منصف درجه اول رئیس الٰه آباد
تلمیذ خاص عالم نبیل مولوی عظمت علی صاحب که بعد اصلاح واستفادهٔ خدمت
اوستاد خویش این ترجمه را بحسن عبارت رونقی داده حالا حسب خواهش ذائقه شناسان
مذاق تصوف بار ششم بمقام لکهنؤ محله حضرت گنج در مطبع نامی منشی نولکشور بعلو همت برای بهادر
منشی پراگ نراین صاحب دام اقباله مالک مطبع موصوف بماه اگست ۱۹۱۳ء مطابق
ماه رمضان المبارک [illegible] روزگار گردید خدای دو جهان مقبول و مطبوع
عالم و عالمیان گرداند بمنه و کرمه









